

نسخ التواریخ  
زندگانی پیغامبر

جلد اول  
از آغاز تا ہجرت

تالیف  
محمد تقی لسان الملک سپہر

بہ اہتمام  
جمشید کیان فر



انتشارات امیر

۳۲۱/۲

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ۱۲۱۶ - ۱۲۹۷ ق.  
ناسخ التواریخ: زندگانی پیامبر / تألیف محمدتقی لسان‌الملک سپهر؛ به اهتمام  
جمشید کیان‌فر. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.  
۵ ج. (انتشارات اساطیر ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵)  
ISBN 964-331-105-8 (ج. ۱) ISBN 964-331-788-0 (دوره)  
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.  
مندرجات: ج. ۱. از آغاز تا هجرت. -  
۱. محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - - سرگذشتنامه، الف.  
کیان‌فر، جمشید، ۱۳۳۰ - ، مصحح. ب. عنوان، ج. عنوان: زندگانی پیامبر.  
۲۲ اس/۹/۲۲۲ BP  
۲۹۷/۹۳  
۱۳۸۰  
کتابخانه ملی ایران  
۲۵۱۶۴-۸۰ م



انبارت‌سامبر

ناسخ التواریخ: زندگانی پیامبر، جلد اول

تألیف: محمدتقی لسان‌الملک سپهر

به اهتمام: جمشید کیان‌فر

چاپ اول: ۱۳۸۰

چاپ دوم: ۱۳۸۵

حروف چینی: مسعود

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۰۵-۸ دوره: ۹۶۴-۳۳۱-۷۸۸-۰

حق چاپ محفوظ است

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

## فهرست مطالب

۵	پیشگفتار.....نوزده
۳	ولادت اسمعیل سه هزار و چهار و هجده سال بعد از هبوط آدم بود.....
۴	ماندن اسمعیل و هاجر در بیابان مکه.....
۵	پیدا شدن آب زمزم.....
۵	یافتن بنی جُرْهم اسمعیل و هاجر را سه هزار و چهارصد و بیست سال بعد از هبوط آدم بود.....
۶	قربانی اسمعیل سه هزار و چهارصد و بیست و هشت سال بعد از هبوط آدم بود.....
۹	قدیه اسمعیل.....
۱۱	بنای خانه کعبه به دست ابراهیم سه هزار و چهارصد و بیست و نه سال بعد از هبوط آدم بود.....
۱۲	وفات هاجر مادر اسمعیل سه هزار و چهارصد و سی و سه سال بعد از هبوط آدم بود.....
۱۴	وفات اسماعیل سه هزار و پانصد و چهل و هشت سال بعد از هبوط آدم بود.....
۱۴	اولاد اسماعیل.....
۱۵	وفات اسماعیل.....
۱۵	صفت قِدار.....
۱۶	سپردن قدار تابوت سکینه را.....
۱۶	ولادت حمل.....
۱۷	وفات قدار.....
۱۷	حمل.....
۱۷	ولادت نبت.....
۱۸	ولادت همیسع.....

۱۸	ولادت اُزد
۱۸	ولادت اُدد
۱۹	بت پرستیدن اولاد اسماعیل
۱۹	بت‌های مشهور
۲۱	ظهور عدنان چهار هزار و هشتصد و بیست و یک سال بعد از هبوط آدم بود
۲۲	اولاد عدنان
۲۳	مُعَدّ
۲۴	نِزار
۲۵	مُضِر
۲۵	قصه اولاد نزار و کهانت ایشان
۲۸	الیاس
۲۹	شرح حال بت پرستی اولاد اسمعیل
۳۱	مُدْرِکَه
۳۱	خُزَیمَه
۳۱	کنانه
۳۳	ظهور قریش پنجهزار و دوست و هشتاد و دو سال بعد از هبوط آدم بود
۳۳	نَضْر
۳۴	مالک
۳۴	فَیْهَر
۳۵	غالب
۳۵	لُؤَیْ
۳۶	خبر دادن عیسی به ظهور خاتم الانبیاء
	جلوس تُبَّعِ الاصغر در مملکت یمن پنجهزار و ششصد و چهل و یک سال
۳۷	بعد از هبوط آدم بود
۳۷	ملوک یمن
۴۴	جامه پوشیدن تُبَّعِ مکه را
۴۴	بازگشت تُبَّعِ به یمن

وفات کعب بن لؤی پنجهزار و ششصد و چهل و چهار سال بعد از هبوط

- آدم بود ..... ۴۷
- وفات کعب بن لؤی و ذکر اجداد پیغمبر ..... ۴۷
- مُرّة بن کعب ..... ۴۸
- کیلاب بن مُرّه ..... ۴۹
- قُصی بن کیلاب ..... ۵۰
- عبد مناف بن قُصی ..... ۵۸
- وفات اولاد عبدمناف ..... ۶۰
- هاشم بن عبدمناف ..... ۶۰
- حِلْفُ الْقُضُول ..... ۶۳
- تقسیم مناصب مکه ..... ۶۳
- اولاد هاشم ..... ۶۵
- جلوس ربیعه در مملکت یمن پنج هزار و هفتصد و چهل و یک سال بعد از
- هبوط آدم بود ..... ۶۷
- تبايعه یمن ..... ۶۷
- ظهور سطیح و شق پنجهزار و هفتصد و چهل و دو سال بعد از هبوط
- آدم بود ..... ۷۱
- جلوس مُرثد بن عبید کلال در مملکت یمن پنج هزار و هفتصد و چهل دو
- سال بعد از هبوط آدم بود ..... ۷۴
- ظهور غفیرای کاهنه پنجهزار و هفتصد و هشتاد سال بعد از هبوط آدم بود ..... ۷۵
- جلوس ولیعه در مملکت یمن پنجهزار و هفتصد و هشتاد و سه سال بعد از
- هبوط آدم بود ..... ۷۷
- جلوس ابرهه بن صباح پنجهزار و هشتصد و هفتاد و دو سال بعد از هبوط
- آدم بود ..... ۷۷
- ظهور معمرین عرب پنجهزار و نه صد و بیست و چهار سال بعد از هبوط
- آدم بود ..... ۷۹
- ذوالاصبع عدوانی ..... ۷۹

- ٨٣ ..... حارث بن كعب
- ٨٤ ..... مُسْتَوِغِر
- ٨٥ ..... دُوَيْد بن زيد بن ليث
- ٨٦ ..... زُهَيْر بن جَنَاب بن هُبَل
- ٨٧ ..... ربيع بن ضُبُع الفزاري
- ٨٩ ..... أَبُو الطَّمْحَان القيني
- ٨٩ ..... عُبَيْد بن شَرِيْد جُرْهُمِي
- ٨٩ ..... ابوزَيْد البدر
- ٩٠ ..... سود بن حذاء
- ٩٠ ..... عدى بن حاتم
- ٩٠ ..... اماتاة بن قيس
- ٩٠ ..... تيم بن ثعلبه
- ٩٠ ..... ابو هبل بن عبدالله
- ٩١ ..... سويان بن كاهن
- ٩٢ ..... أوس بن ربيعة بن كعب
- ٩٢ ..... نصر بن دَهْمَان بن سليم
- ٩٣ ..... جَعْشَم بن عون بن جُدَيْمِه
- ٩٣ ..... ثُعَلْبَة بن كعب
- ٩٤ ..... داود بن كعب بن ذُهَل
- ٩٤ ..... سيف بن وهب بن خَزَيْمِه
- ٩٤ ..... عُبَيْد بن الارض
- ٩٥ ..... سيرة بن عبدالله الجعفي
- ٩٦ ..... صَبْرَة بن سعد بن سهم القرشي
- ٩٦ ..... لبيد بن ربيعة الجعفي
- ٩٦ ..... عامر بن طَرَب عَدَنِي
- ٩٧ ..... جعفر بن فيط
- ٩٧ ..... يَحْضَر بن عينان بن ظالم

- ۹۷..... عَوف بن كِنَانَةَ الكَلْبِي
- ۹۸..... صَفِي بن رِيَّاح بن اَكْثَم
- ۹۹..... اَكْثَم بن صَيْفِي
- ۱۰۱..... فَرَوَة بن فَعَالَة بن هَانَة
- ۱۰۲..... حَارِث بن كَعْب مَذْحِجِي
- ۱۰۲..... مَعْدِي كَرِب حِمْيَرِي
- جلوس صباح بن ابرهه در يمن پنجهزار و نهصد و شصت و نه سال بعد از
- ۱۰۲..... هبوط آدم بود
- جلوس حسان بن عمرو در مملکت يمن پنجهزار و نهصد و هشتاد و چهار
- ۱۰۳..... سال بعد از هبوط آدم بود
- جلوس ذُوشَنَاتِر در مملکت يمن شش هزار و چهل و يك سال بعد از
- ۱۰۳..... هبوط آدم بود
- جلوس ذُوئَنَاس در مملکت يمن شش هزار و شصت و هشت سال بعد از
- ۱۰۵..... هبوط آدم بود
- ظهور عبدالمُطَلِّب در مدينه و مکه شش هزار و هفتاد سال بعد از هبوط
- ۱۰۷..... آدم بود
- ۱۱۳..... چاه‌های مکه
- ۱۱۴..... اولاد عبدالمُطَلِّب
- ۱۱۶..... ظهور اصحاب اخدود شش هزار و هشتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود
- ۱۲۵..... جلوس ذُو جَدَن در يمن شش هزار و هشتاد و هشت سال بعد از هبوط آدم بود
- جلوس اَرِيَّاط در مملکت يمن شش هزار و نود و شش سال بعد از هبوط
- ۱۲۶..... آدم بود
- جلوس اَبْرَهَةَ الأَشْرَم در مملکت يمن شش هزار و يكصد و بيست سال بعد
- ۱۲۹..... از هبوط آدم بود
- ۱۲۹..... تباعه يمن
- ۱۳۰..... در آداب و رسوم مردم نَسَاء
- ۱۳۳..... پیام اَبْرَهه به عبدالمُطَلِّب

- ۱۳۷..... ظهور ابابیل  
 ۱۴۳..... خواب دیدن نوشیروان و مؤبد مؤبدان  
 ۱۴۴..... حضور عبدالملک نزد نوشیروان  
 ۱۴۵..... آمدن عبدالملک نزد سَطِیح  
 ۱۴۶..... خبر سَطِیح در ولادت پیغمبر  
 ۱۴۸..... بازگشت عبدالملک  
 ۱۴۸..... خراب شدن پل  
 ۱۵۱..... ظهور قَس بن ساعده شش هزار و یکصد و سی سال بعد از هبوط آدم بود

### از ولادت تا بعثت

- ۱۵۷..... ولادت عبدالله شش هزار و یکصد و سی و هشت سال بعد از هبوط آدم بود  
 ولادت با سعادت محمد مصطفی شش هزار و یکصد و شصت و سه سال  
 بعد از هبوط آدم بود..... ۱۶۶  
 ۱۷۶..... دایگان پیامبر  
 جلوس یَکسوم در مملکت یمن شش هزار و صد و شصت و سه سال بعد  
 از هبوط آدم بود..... ۱۸۲  
 جلوس مسروق در مملکت یمن شش هزار و صد و شصت و پنج سال بعد از  
 هبوط آدم بود..... ۱۸۶  
 واقعه شَق صدر خاتم النبیین شش هزار و یکصد و شصت و شش سال بعد  
 از هبوط آدم بود..... ۱۸۷  
 جلوس سیف بن ذی یزن در یمن شش هزار و یکصد و شصت و هشت سال  
 بعد از هبوط آدم بود..... ۱۹۱  
 ۱۹۷..... صناید قریش در کوشک غمدان  
 ۱۹۸..... بشارت دادن سیف بن ذی یزن عبدالملک را به ظهور پیغمبر آخر الزمان  
 ۲۰۰..... قتل سیف بن ذی یزن  
 جلوس و هَرز در یمن شش هزار و یکصد و شصت و نه سال بعد از هبوط  
 آدم بود..... ۲۰۱



وفات آمنه علیها السّلام شش هزار و یکصد و شصت و نه سال بعد از هبوط

- ۲۰۲..... آدم علیه السّلام بود
- ۲۰۳..... ظهور حاتم شش هزار و صد و هفتاد و یک سال بعد از هبوط آدم بود
- ۲۰۶..... وفات عبدالمطلب شش هزار و صد و هفتاد و یک سال بعد از هبوط آدم بود
- ۲۱۱..... جلوس مرزبان در یمن شش هزار و صد و هفتاد و سه سال بعد از هبوط آدم بود
- جلوس فتنه‌رب در حیره شش هزار و صد و هفتاد و پنج سال بعد از هبوط
- ۲۱۱..... آدم بود
- سفر پیغمبر آخرالزمان به شام شش هزار و صد و هفتاد و پنج سال بعد از
- هبوط آدم بود..... ۲۱۲
- ۲۱۵..... واقعه قتل عماره به دست عمرو بن العاصی
- ۲۱۷..... بوسه بر خال نبوت
- ۲۱۸..... سفر دوم
- ۲۱۹..... جلوس نعمان بن منذر شش هزار و یکصد و هشتاد سال بعد از هبوط آدم بود
- ۲۱۹..... داستان ایوب بن مجروف و فرزندانش
- ۲۲۴..... چگونگی به سلطنت رسیدن نعمان
- ۲۲۸..... توطئه ابن مرثیه
- ۲۲۸..... قتل عدی بن زید
- ۲۳۰..... صفت لشکر نعمان
- ۲۳۱..... یوم نعم و یوم بؤس نعمان
- ۲۳۵..... انتقام خون پدر
- ۲۳۹..... قتل نعمان
- ۲۴۱..... قصه مشاهیر عرب و وقایع عجیبه زمان نعمان
- ۲۴۲..... نابغه ذبیانی
- ۲۴۴..... نابغه جعدی
- ۲۴۶..... قصه ربیع بن زیاد
- ۲۵۰..... اعشی
- ۲۵۲..... شماخ بن ضرار

- ۲۵۳..... حسان بن ثابت
- ۲۵۴..... زہیر
- ۲۵۵..... قصۃ مؤؤدہ
- ۲۵۶..... سُلیک بن سُلکہ
- ۲۶۰..... شَنْفَرَى
- ۲۶۰..... تَابَطُ شَرًّا
- ۲۶۲..... واقعۃ داجس و غبرا
- ۲۶۴..... قتل اباقرہ
- ۲۶۵..... قتل مالک
- ۲۶۷..... یوم ذی المرتقب
- ۲۶۷..... یوم ذی حسی
- ۲۶۹..... یوم الہبائہ
- ۲۷۱..... یوم الفروق
- ۲۷۲..... یوم جبلہ
- ۲۷۴..... رمز کرب
- ۲۷۶..... قتل لقیط
- ۲۸۰..... یوم شعواء
- ۲۸۱..... یوم شواحت
- ۲۸۲..... یوم قطن
- ۲۸۳..... شاس بن زہیر
- ۲۸۶..... قتل زہیر بن جدیمہ
- ۲۸۹..... قتل خالد بن جعفر
- ۲۹۲..... قصہ عمرو بن اطنابہ
- ۲۹۴..... جنگ بنی عامر و بنی تمیم
- ۲۹۵..... یوم رحرحان
- ۲۹۷..... قتل پسر نعمان
- ۲۹۸..... اسارت و رہائی حارث

- ۲۹۹..... پناهندگی حارث در یمامه
- ۳۰۰..... امان مکرآمیز
- ۳۰۰..... قصه اوس
- ۳۰۱..... قصه سعد بن ملک
- ..... جلوس باذان در مملکت یمن شش هزار و یکصد و هشتاد و دو سال بعد از
- ۳۰۳..... هبوط آدم بود
- ۳۰۴..... جنگ ذی قار
- ۳۰۸..... شکستن عجم از عرب
- ۳۱۰..... نامه پیغمبر به خسرو
- ..... ظهور هلقام در میان عرب شش هزار و یکصد و هشتاد و هشت سال بعد
- ۳۱۲..... از هبوط آدم بود
- ..... تزویج محمد (ص) خدیجه (ع) را شش هزار و یکصد و هشتاد و هشت
- ۳۱۸..... سال بعد از هبوط آدم (ع) بود
- ۳۲۵..... سفر بازرگانی رسول (ص)
- ۳۲۵..... سفر شام
- ۳۳۶..... رسیدن پیغمبر (ص) به شام
- ۳۳۸..... مراجعت پیغمبر از شام
- ۳۴۴..... خواستاری بنی هاشم خدیجه را
- ۳۵۰..... خطبه ابوطالب
- ۳۵۵..... عدد اولاد پیغمبر
- ..... ولادت امیرالمؤمنین علی (ع) شش هزار و صد و نود و سه سال بعد از
- ۳۵۷..... هبوط آدم (ع) بود
- ۳۵۹..... القاب علی (ع)
- ۳۶۴..... در آمدن فاطمه به کعبه
- ..... بنای کعبه در زمان قریش شش هزار و صد و نود و هشتاد و دو سال بعد از هبوط
- ۳۷۰..... آدم بود
- ۳۷۲..... بنیان کعبه

جلوس ایاس در مملکت حیره شش هزار و دویست و دو سال بعد از هبوط

آدم (ع) بود..... ۳۷۷

### از بعثت تا هجرت

ظهور آثار بعثت پیغمبر آخر زمان (ص) شش هزار و دویست و دو سال

بعد از هبوط آدم (ع) بود..... ۳۸۱

معنی نبی..... ۳۸۱

معنی اولوالعزم..... ۳۸۲

وحی و الهام..... ۳۸۲

معنی ناموس..... ۳۸۳

عصمت..... ۳۸۴

معنی معجزه و خرق عادت..... ۳۸۴

در تعداد انبیاء..... ۳۸۵

فضیلت پیغمبر (ص) بر سایر انبیاء..... ۳۸۵

خبر نبوت پیامبر اسلام..... ۳۸۶

خبر دادن اخبار از پیغمبر آخر زمان..... ۳۸۸

در ذکر صفات پیامبر اسلام (ص)..... ۳۹۱

بعثت پیغمبر آخر زمان (ص) شش هزار و دویست و سه سال بعد از هبوط

آدم (ع) بود..... ۳۹۹

خبر وَرَقَه..... ۴۰۲

بدو نماز و ایمان علی و خدیجه علیهما السلام..... ۴۰۳

منع شیاطین از آسمان..... ۴۰۵

خبر اسلام آوردن زید بن حارثه..... ۴۰۶

اسلام ابوبکر..... ۴۰۷

اسلام آوردن جمعی دیگر..... ۴۰۷

نامه پیغمبر به قیصر..... ۴۱۰

اظهار دعوت حضرت رسول خدای (ص) شش هزار و دویست و هفت سال

- ۴۱۲..... بعد از هبوط آدم (ع) بود
- ۴۱۴..... معجزه پیغمبر
- ۴۱۷..... اول خون که در اسلام ریخت
- ۴۱۷..... سخن قریش با ابوطالب
- ۴۲۰..... خبر عماره
- ۴۲۲..... خبر ولید بن مغیره
- ۴۲۶..... معجزه پیغمبر (ص) در بارش باران
- ۴۲۷..... خبر ابوقیس
- ۴۲۸..... آزار قریش پیغمبر (ص) را
- ۴۲۹..... جسارت قریش بر پیغمبر (ص)
- ۴۳۰..... خبر ابولهب
- ۴۳۰..... خبر عتبه
- ۴۳۱..... اسلام آوردن حمزه
- ۴۳۳..... معجزه پیغمبر
- ۴۳۴..... خبر عتبه
- ۴۳۶..... آمدن علمای ادیان مختلفه نزد پیغمبر (ص)
- ۴۳۶..... احتجاج پیغمبر با کفار یهود
- ۴۳۷..... احتجاج پیغمبر (ص) با نصاری
- ۴۳۹..... احتجاج پیغمبر (ص) با دهریه
- ۴۴۰..... احتجاج پیغمبر (ص) با ثنویه
- ۴۴۱..... احتجاج پیامبر اسلام با مشرکین عرب
- ۴۴۳..... احتجاج قریش با پیغمبر (ص)
- ۴۵۳..... معجزه پیغمبر
- ۴۵۴..... معجزه دیگر
- ۴۵۴..... خبر نضر بن حارث
- ۴۵۵..... نزول آیات قرآن بر ذم کفار
- ۴۵۶..... سؤال مشرکین از پیغمبر (ص)

- ۴۵۶..... انقطاع وحی
- ۴۵۷..... سخنان ابوجهل با قریش
- ۴۵۸..... خبر عبدالله بن مسعود
- ۴۵۹..... اصغای قریش قرآن را
- ۴۶۰..... نزول آیات قرآن بر ذمّ قریش
- ۴۶۱..... آزار مسلمانان
- ۴۶۲..... خبر بلال
- ۴۶۳..... خبر عمار یاسر
- هجرت اصحاب پیغمبر (ص) به اراضی حبشه شش هزار و دوست و
- ۴۶۵..... هشت سال بعد از هبوط آدم (ع) بود
- ۴۷۱..... رسول فرستادن قریش به حبشه
- ۴۷۵..... قصه نجاشی
- ۴۷۶..... مسلمانی نجاشی
- ۴۷۸..... آمدن جبرئیل و سایر ملائکه نزد پیغمبر
- ۴۸۰..... معجزه خواستن قریش از پیغمبر (ص)
- ۴۸۲..... بعضی از معجزات پیامبر اسلام نزد ابوجهل
- ۴۸۴..... قرائت آیات قرآن بر قریش
- ۴۸۶..... مراجعت مهاجرین حبشه به مکه
- ۴۹۰..... قصه ابن دُغْنَه با ابوبکر
- ۴۹۱..... اسلام آوردن طفیل بن عمرو و پدر و مادرش
- ۴۹۳..... رؤیای طفیل و شهادت او
- ۴۹۳..... قصه پیامبر اسلام با اِراشی و ابوجهل
- ۴۹۴..... حکایت رُکانه
- حکایت جماعتی از نصاراکه به قصد دیدن پیامبر اسلام از نجران به
- ۴۹۵..... مکه آمدند
- ۴۹۶..... عزیمت عمر برای کشتن رسول خدای
- ۴۹۸..... اسلام آوردن عمر

- ۵۰۱ ..... حکایت اصحاب صُفّه  
ولادت حضرت فاطمه (ع) شش هزار و دویست و هشت سال بعد از
- ۵۰۳ ..... هبوط آدم (ع) بود .....  
در آمدن رسول خدا به شعب ابوطالب شش هزار و دویست و ده سال
- ۵۰۶ ..... بعد از هبوط آدم (ع) بود .....  
کیفیت محاصره بنی هاشم در شعب
- ۵۰۹ ..... گفتگوی تنی چند از قریش در باره نجات بنی هاشم
- ۵۱۰ ..... بیرون آمدن بنی هاشم از محاصره
- ۵۱۲ ..... نزول آیات قرآن در مذمت قریش  
جلوس راویة بن ماهیان در حیره شش هزار و دویست و یازده سال بعد از
- ۵۱۵ ..... هبوط آدم (ع) بود .....  
ظهور شق القمر به دست پیغمبر (ص) شش هزار و دویست و سیزده سال
- ۵۱۶ ..... بعد از هبوط آدم (ع) بود .....  
استقبال قریش حبیب بن مالک را
- ۵۱۷ ..... گفتگوی حبیب بن مالک با ابوطالب
- ۵۱۹ ..... بشارت دادن جبرئیل محمّد (ص) را در شق قمر
- ۵۲۳ ..... کیفیت شق قمر و اسلام آوردن جمعی از مشرکین
- ۵۲۴ ..... وفات ابوطالب شش هزار و دویست و سیزده سال بعد از هبوط آدم (ع) بود
- ۵۲۷ ..... آمدن قریش نزد ابوطالب
- ۵۲۸ ..... در کیفیت وفات ابوطالب
- ۵۲۹ ..... اسلام ابوطالب
- ۵۳۰ ..... وفات خدیجه کبری شش هزار و دویست و سیزده سال بعد از هبوط
- ۵۳۳ ..... آدم (ع) بود .....  
حمایت اَبولَهب از پیامبر خدای
- ۵۳۴ ..... سفر پیغمبر به طایف شش هزار و دویست و چهارده سال بعد از هبوط
- ۵۳۵ ..... آدم (ع) بود .....  
اسلام آوردن جمعی کثیر از جنیان
- ۵۳۸

- ۵۴۰.....مراجعت رسول خدای (ص) از طائف  
تزوید رسول خدای، عایشه و سَوْدَه را شش هزار و دویست و چهارده سال
- ۵۴۱.....بعد از هبوط آدم (ع) بود  
ابتدای اسلام انصار شش هزار و دویست و چهارده سال بعد از هبوط
- ۵۴۲.....آدم (ع) بود  
جلوس عمرو بن جبلة در مملکت شام شش هزار و دویست و پانزده سال
- ۵۴۷.....بعد از هبوط آدم (ع) بود  
ظهور بیعت مردم مدینه که آن را بیعةالاولی خوانند در عقبه شش هزار و
- ۵۴۸.....دویست و پانزده سال بعد از هبوط آدم (ع) بود
- ۵۴۸.....بیعةالاولی
- ۵۵۰.....فرستادن رسول خدای (ص) مُصْعَب را به مدینه
- ۵۵۱.....اسلام آوردن اُسَید بن حُضَیر
- ۵۵۲.....اسلام آوردن سَعْدِ بن مُعَاذ و جمعی کثیر به دست مُصْعَب  
معراج پیغمبر (ص) شش هزار و دویست و پانزده سال بعد از هبوط
- ۵۵۴.....آدم (ع) بود
- ۵۷۴.....اخبار معراج در باره حضرت علی (ع)
- ۵۷۸.....انکار قریش در معراج پیامبر
- ۵۸۰.....چگونگی معراج  
بیعت مردم مدینه در عَقَبَه بار دوم شش هزار و دویست و شانزده سال
- ۵۸۵.....بعد از هبوط آدم (ع) بود
- ۵۹۰.....خطبه آخر کتاب



## پیشگفتار

از منابع مهم تاریخ اسلام، تألیف شده در عصر قاجار، بی شک باید از ناسخ التواریخ یاد کرد. مؤلف کتاب میرزا محمد تقی خان سپهر ملقب به لسان‌الملک<sup>۱</sup> از آواره‌نگاران و مستوفیان عصر قاجار، به دستور محمد شاه قاجار و با حمایت حاج میرزا آقاسی به تألیف کتاب اقدام نمود. در مورد سپهر و احوال و آثار و خاطرات او و تاریخ‌نگاری در ایران و خصوصاً در عهد قاجار آنچه را باید گفت در مقدمه مفصل خود بر ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) آورده‌ام و در این جا نیز فقط به ناسخ التواریخ و شیوه تبویب زندگانی پیامبر پرداخته‌ام.

در آغاز قصد سپهر بر آن بود یک دوره تاریخ عمومی بنگارد و از این رو کتاب اول «ناسخ التواریخ» از هبوط آدم تا هجرت پیامبر اسلام (ص) را در دو مجلد بنگاشت، مجلد اول: از هبوط آدم تا زمان عیسی مسیح (ع) و مجلد دوم: از ظهور مسیح الی آغاز هجرت رسول‌الله از مکه به مدینه.

زمانی که تألیف کتاب اول به اتمام رسید، مصادف بود با مرگ محمد شاه قاجار و بست‌نشینی حاج میرزا آقاسی در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم.

با شروع سلطنت ناصرالدین شاه و سر و سامان یافتن اوضاع داخلی به قول

سپهر:

چون ... امور جمهور را، از نظام لشکر و نظم کشور و شمار دبیران و آواره‌نگاران و بازپرسی کردار عمال و باجگزاران و رفاه حال رعیت و ... غوررسی؛ و در ترویج شریعت غزّا و نشر فضایل ائمه هدی، این بنده

---

۱. رجوع کنید به مقدمه مصحح بر ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) از انتشارات اساطیر که در سال ۱۳۷۷ نشر یافته است.

ثناگستر را فرمان کرد که کتاب دوم ناسخ التواریخ را بدان روش که مجلدات اول نگاشته آمد پرداخته سازم<sup>۱</sup>.

زمان تالیف کتاب دوم ناسخ التواریخ مصادف با سفر ناصرالدین شاه به عراق و آذربایجان بود، بنابراین سپهر از «ملازمت مهجور، و به اقامت دار خلافت مأمور<sup>۲</sup>» شد، و در ایام سفر که قریب به هفت ماه بود، سپهر توانست وقایع ده ساله هجرت و خلاصه تاریخ جهان را «در شصت هزار (۶۰۰۰۰) بیت مکتوب رقم<sup>۳</sup>» کند. سپس به تالیف ادامه کتاب پردازد که شامل وقایع سال یازدهم هجرت و اوصاف صفات و متعلقات رسول الله بود و آن را به پایان برد. و سپهر بر آن بوده که کتاب دوم را در ده مجلد «از بدایت هجرت رسول خدای (ص) الی زماننا هذا» یعنی ایام حیات سپهر تالیف کند، چنان که خود در پایان جلد دوم از کتاب اول بدین نکته اشاره دارد و گوید:

انشاء الله تعالی بعد از جلد ثانی از کتاب اول، شروع می شود به کتاب ثانی ناسخ التواریخ که به انضمام مجلد تاریخ سلاطین معدلت آئین قاجاریه ابدالله ملکهم الی یوم یوم القیامه مشتمل بر ده (۱۰) مجلد از بدایت هجرت رسول خدای صلی الله علیه و آله الی زماننا هذا.

سپهر در تالیف کتاب اول مبنای تاریخ را بر هبوط آدم گزارده و تا سال اول هجرت وقایع را ذیل گذشت ایام بر هبوط نگاشته، چنان که ولادت رسول الله (ص) را برابر شش هزار و صد شصت و سه (۶۱۶۳) سال بعد از هبوط آدم (ع) و ولادت امیرالمؤمنین علی (ع) را برابر شش هزار و صد و نود و سه (۶۱۹۳) سال بعد از هبوط؛ و بعثت پیامبر آخرالزمان را در شش هزار و دویست سه (۶۲۰۳) سال بعد از هبوط؛ و هجرت پیامبر را در شش هزار و دویست و شانزده (۶۲۱۶) سال که از هبوط آدم سپری گشته، نگاشته است. بنابراین در کتاب اول (مجلد اول و دوم) ناسخ التواریخ «سال هبوط آدم صفی مبداء تاریخ حوادث ایام بود، و تا سال هجرت هادی سبل و خاتم رسل از مکه به مدینه متبرکه بدین قانون مرقوم<sup>۴</sup>» داشته است.

و زمان نگارش کتاب دوم که از هجرت رسول الله شروع می شود، مبنای تاریخ را عوض کرده و هجرت رسول الله را مبنای تاریخ وقایع ایام در تالیف قرار داده است و حوادث ایام و روزگار را بر مبنای تاریخ هجری نگاشته است.

لسان الملک سپهر کتاب دوم ناسخ التواریخ را که شامل وقایع بعد از هجرت است در چند مجلد تألیف کرده و همزمان تاریخ سلسله قاجاریه را نیز در سه مجلد به جای گذاشته است؛ و بعد از وفات او (۱۲۹۷ ه. ق) فرزندانش عباسقلی خان سپهر (ملقب به مشیر افخم؛ لسان الملک ثانی) و میرزا هدایت الله سپهر توانسته اند کار پدر را ادامه دهند.

### تبویب و تنظیم ناسخ التواریخ

لسان الملک سپهر بر آن بوده، یک دوره تاریخ عمومی جهان را بنگارد و پیوسته جای جای کتاب بدان اشاره می کند و در کتاب اول و تا حدودی در کتاب دوم بدان عمل کرده و از آن میان توانسته بخش های ذیل را تألیف کند:

کتاب اول ناسخ التواریخ: از هبوط آدم تا هجرت حضرت ختمی مرتبت (ص)، مشتمل بر دو مجلد:

مجلد اول: از هبوط آدم تا میلاد مسیح (ع)

مجلد دوم: از میلاد مسیح تا هجرت پیامبر اسلام (ص)

کتاب دوم: از هجرت رسول الله به بعد که شش مجلد آن را سپهر تألیف کرده به قرار:

مجلد اول: تاریخ و سیره حضرت محمد (ص) از سال اول هجرت تا سال یازدهم هجرت که سال درگذشت رسول الله (ص) است و با ذکر اوصاف و متعلقات آن حضرت کتاب را به پایان می رساند.

مجلد دوم: تاریخ خلفا: مشتمل بر شرح خلافت سه تن از خلفای راشدین (ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب و عثمان بن عفان) و شرح حال صحابه و ایام مشهور عرب و امثله عرب

مجلد سوم: شرح حال علی بن ابی طالب (ع)، نخستین پیشوا و امام شیعیان جهان

مجلد چهارم: شرح حال حضرت فاطمه (س) دخت گرامی رسول الله

مجلد پنجم: شرح حال امام حسن (ع) دومین امام شیعیان جهان  
مجلد ششم: شرح حال امام حسین (ع) سومین امام شیعیان جهان

در ادامه تألیف ناسخ التواریخ، لسان‌الملک سپهر بر آن بوده که در شرح حال هر یک از ائمه اطهار کتاب مستقلی تألیف کند و در ذیل شرح حال امامان وقایع تاریخ جهان را نیز بنگارد. با درگذشت سپهر (۱۲۹۷ ه. ق)، فرزندانش دنباله رو راه او شدند، چنان که عباسقلی خان سپهر ملقب به مشیرافخم (لسان‌الملک ثانی بعد)، شرح حال امام چهارم شیعیان، حضرت امام زین‌العابدین سجاد (ع) را نوشت و در ضمن نگارش شرح حال امام چهارم، اقدام به ترجمه کتاب «وفیات الاعیان» ابن خلکان نمود چنانکه بعد از آن سخن خواهیم گفت.

ناگفته نماند که میرزا محمد تقی خان سپهر در این میان اقدام به تألیف کتاب سوم از ناسخ التواریخ نمود، بدین معنی که تاریخ قاجاریه را در سه مجلد به دستور ناصرالدین شاه به شرح ذیل تألیف کرد:

جلد اول: تاریخ قاجاریه (در اصل و نسب سلسله قاجار، چگونگی تشکیل سلسله قاجار و در نهایت تا پایان سلطنت فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰ ه. ق)).

جلد دوم: تاریخ قاجاریه، در سلطنت چهارده ساله محمد شاه قاجار (از ۱۲۵۰-۱۲۶۴ ه. ق).

جلد سوم: تاریخ قاجاریه در دوازده سال اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (از ۱۲۶۴-۱۲۷۶ ه. ق)<sup>۱</sup>

ناصرالدین شاه قاجار علاقه وافری به کتاب‌های تاریخ<sup>۲</sup> و ترجمه آنها از زبان‌های

۱. ر.ک. ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه / تألیف لسان‌الملک سپهر، تصحیح جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر، ۱۳۷۷ (سه جلد در دو مجلد، همراه با نمایه عام تفصیلی).

۲. کتاب‌های تاریخی فراوان در عصر ناصرالدین شاه به دستور او نگارش یافته، از آن میان می‌توان به آثار به جا مانده از محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (تاریخ منتظم ناصری، مرآة‌البلدان، المآثر و الآثار (چهل سال تاریخ سلطنت ناصرالدین شاه)، دررالتیجان فی تاریخ بنی‌اشکان، التدوین فی جبال الشروین ...)، تاریخ روضة‌الصفای ناصری (در تکمیل و تقسیم تاریخ روضة‌الصفای تألیف میرخواند) در سه جلد و از جمله ناسخ التواریخ نام برد.

خارجی<sup>۱</sup> و به ویژه به تألیف کتاب ناسخ التواریخ داشت و پس از مرگ لسان‌الملک سپهر، به دستور او، فرزندانش ادامه تألیف پدر را پی گرفتند و شاه همه نوع مساعدت و حمایت مادی و معنوی از سپهر و فرزندانش او به عمل می‌آورد و همواره پی‌گیر مراحل مختلف تألیف بوده و این مساله از دستخط کوتاه ولی گویای ناصرالدین شاه، شامل دو یادداشت در یک برگ که حکایت از برنامه روزانه او دارد به خوبی مشهود است:

امروز سه‌شنبه  
در میدان مشق بینم

۱. امروز سه‌شنبه  
است، سواره قزوین آمده،  
عصری در میدان مشق به  
بینم، خیر شوند.

پسر سپهر که این  
کتاب را نوشته است،  
احضار شود، اگر ناتمام  
است، تمام ترجمه کند،  
ابن خلکان را.

۲. پسر سپهر که این  
کتاب را نوشته است،  
احضار شود، اگر ناتمام  
است، تمام ترجمه کند،  
ابن خلکان را.

اگر تمام ترجمه کند

ابن خلکان را

۱. ناصرالدین شاه از بدو سلطنت به تأسیس دارالترجمه و دارالتألیف دستور داد و در دارالتألیف آثاری چون «نامه دانشوران» نگاشته شد و در دارالترجمه ناصر آثار فراوانی از تاریخ، سفرنامه‌ها، کتاب‌های جغرافیائی، قانون، سیاست، طب، نظام و مهندسی نظام از زبان‌های اروپائی (فرانسه، انگلیسی، آلمانی، روسی و ...) زیر نظر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه توسط تحصیل‌کردگان دارالفنون و آن دسته که جهت تکمیل تحصیلات به اروپا اعزام شده بودند، پس از بازگشت افزون بر کارهای اداری به ترجمه نیز می‌پرداختند. و آن عده معدود که قریب به پنجاه تن بودند، بالغ بر دو هزار و پانصد (۲۵۰۰) عنوان کتاب ترجمه کردند و در حال حاضر در گنجینه نسخ خطی کتابخانه‌های: کاخ گلستان، کتابخانه ملی، کتابخانه مجلس و ... محفوظ و نگهداری می‌شوند.

چنان که گذشت، عباسقلی خان سپهر، در ادامه تألیف ناسخ التواریخ بعد از وفات پدر، نخست شرح حال زینب کبری (س) با عنوان «طراز المذهب» را نگاشت که در سال ۱۳۱۵ ه. ق به چاپ سنگی رسید و آنگاه به تألیف کتاب شرح حال امام چهارم پرداخت و در ضمن تألیف جهت تکمیل اثر به ترجمه «وفیات الاعیان» ابن خلکان اقدام نمود و به همین دلیل است که شاه دستور احضار او را می‌دهد تا ببیند که ترجمه تمام شده است یا نه؟<sup>۱</sup>

حیات ناصرالدین شاه نیز کفاف اتمام تألیف ناسخ التواریخ را نکرد و شاه با همه علاقه‌ای که نسبت به انجام کار داشت خود شاهد اتمام آن نبود؛ اما ادامه تألیف به دوره سلطنت مظفرالدین شاه کشید و باز بر اساس سندی که در دست نگارنده است این مساله به خوبی مشهود است، چه مظفرالدین شاه جانشین ناصرالدین شاه طی یادداشتی به لسان‌الدوله، کتابدار کتابخانه کاخ گلستان دستور می‌دهد:

لسان‌الدوله  
مظفرالدین شاه

هو

لسان‌الدوله، موازی دو جلد کتاب تاریخ مجموعه متعلق به رشیدی را در وجه سپهر به رسم امانت کار سازی داشته، قبض دریافت دارید که بعد از رجوع و استنساخ به کتابخانه مسترد نماید.

بشمیر را در سپهر رسم امانت کار سازی

مظفرالدین شاه  
در وجه سپهر جمع

فی شهر جمادی الاول ۱۳۱۵  
امضاء مظفرالدین شاه

سردار  
۱۳۱۵  
مظفرالدین شاه

۱. ترجمه وفیات الاعیان اثر ابن خلکان با عنوان «مشکوٰۃ الادب ناصری» و در جزو مجموعه ناسخ التواریخ ذیل شرح حال امام سجاد (ع)، در همان ایام سلطنت ناصرالدین شاه به شیوه چاپ سنگی، چاپ و منتشر شده است.

و باز در سند دیگری «رسید صورت کتابهایی» که سپهر از کتابخانه کاخ گلستان جمعی لسانالدوله به جهت نوشتن تاریخ به رسم امانت دریافت کرده، حکایت از آن دارد که مظفرالدین شاه نیز چون پدر و پدر بزرگ شایق تألیف ناسخ التواریخ بوده است و به شرط بقای عمر در باره بقیه مجلدات ناسخ التواریخ در جای خود سخن خواهیم گفت. (اینک آن سند)

صورت کتبی که از کتابخانه مبارکه جمعی جناب جلالت مآب لسانالدوله در تاریخ شهر جمادی الثانیه تخافوی ثیل ۱۳۱۵ حسب الامر بندگان اعلیحضرت اقدس همیون شاهنشاهی ارواح العالمین له الفداه به جهت نوشتن تاریخ به رسم امانت تحویل جناب جلالت مآب سپهر شد که بعد از اتمام، کتب مزبور را رد نموده به کتابخانه مبارکه گذاشته شود: تاریخ گزیده، خطی، جلد تیماج قرمز ساده، مجدول، سرلوحه دار، قطع وزیری، جلد

تاریخ تیموری، خط نستعلیق، مجدول، کمند و سرلوحه دار، قطع وزیری، جلد تیماج آبی، ترنج کوبیده، جلد

تاریخ جهان گشای جوینی، قطع نیم ورقی، جلد تیماج مشکی ساده، ابتیاعی از ورثه مؤیدالدوله، خط نسخ، رقم محمد تقی، جلد

تاریخ جزری، خط نسخ، مجدول، جلد تیماج زرد دور قرمز، قطع وزیری بزرگ، رقم عبدالقادر، جلد

تاریخ سمرقندی، ضحیم (یا حجیم)، جلد تیماج قرمز، ترنج طلاکوب، سرلوحه دار، مجدول، آخر افتاده، خط نستعلیق خوب، قطع وزیری بزرگ، جلد.

جلد اول تاریخ سلطانی، در احوال ائمه، قطع نیم ورقی کوچک، خط نستعلیق بد، جلد تیماج مشکی دولائی، جلد.

زینت التواریخ، قطع بزرگ، جلد دریم، سرلوحه دار، مجدول کمنددار، خط نستعلیق خوب، جلد مقوای گل بوته، زمینه قرمز، جلد.

تاریخ سجزی، خطی ۳ جلد، جلد مقوایی، گل بوته در جلد، قطع نیم ورقی ۲ جلد، قطع وزیری جلد، جلد تیماج قرمز دولائی، کاغذ آبی قطع نیم ورقی

تاریخ هشت بهشت، در احوال آل عثمان و سلاجقه، سرلوحه دار، مذهب، مجدول،  
خط نستعلیق، قطع نیم ورقی، رقم ادریس بن حسام الدین، جلد تیماج قرمز،  
ترنج دار، جلد

تاریخ سلطان محمد خدا بنده، سرلوحه دار، مختصر، قطع بزرگ رحلی، خط  
نستعلیق، مجدول، جلد مقوائی، تیماج مشکی لولادار، ترنج دار، جلد.  
تاریخ طبرستان، قطع نیم ورقی، سرلوحه دار، مجدول، کمند دار، مذهب، جلد  
مقوائی، متن ماشی، گل بوته منقش که اندرون جلد عکس شاه شهید نورالله  
مضجعه دارد، خط نستعلیق، جلد.

تاریخ الفی، جلد ثانی، قطع رحلی، جلد مقوائی، متن زرافشان، گل بوته، خط  
نسخ، سرلوحه دار، مجدول، جلد.

تاریخ الفی، بعد از رحلت حضرت رسول (ص)، خط نسخ، سرلوحه دار، کاغذ  
ترمه، مجدول، کمند دار، قطع رحلی، جلد مقوائی، تیماج قرمز، جلد،  
جامع التواریخ طبری، ابتیاعی از ورثه مؤید الدوله، کاغذ خائبالیغ، رقم  
محمود بن محمد، خط نستعلیق بد، جلد تیماج، آبی ساده، قطع نیم ورقی،  
جلد.

تصویر «صورت کتابهائی» که سپهر ثانی از کتابخانه گلستان به امانت گرفته بود.

جامع التواریخ طبری  
حضرت رسول (ص)  
سرلوحه دار لایحه  
کتابخانه رضیه  
تیماج قرمز  
خط نسخ  
الایمان طبع کرد  
ص



صدت کتبه که در کتابها به غیره جزیب قطب سال اوله ۱۳۱۵  
 حمد الله رب العالمین حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 تاریخ ریم هفت کتبه جزیب قطب بهر شکر که در تمام کتب از بزرگان  
 کتبه کتبه بهر کتبه که اینست نو

تاریخ لریه خط صدری در تاریخ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بهر کتبه که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 خط صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری

تاریخ سمرقند خط صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری

تاریخ تبریز خط صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری  
 تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری که در تاریخ صدری

تصویر «اصورت کتبه بهائی» که سپهر ثانی از کتابخانه گلستان به امانت گرفته بود.

### اهمیت ناسخ التواریخ

میرزا محمد تقی خان لسان‌الملک سپهر از جمله مورخان شیعی است و در نگارش تاریخ پیامبر (ص) آرا و افکار علمای سنّی و شیعی را مد نظر گرفته و در تألیف، آنجا که آرا و عقاید علما یکی بوده، همان را نقل کرده و در صورت اختلاف آراء، نخست آرای علمای اهل سنّت و پس از آن آرای علمای شیعی، سپس به بیان اختلاف آرا و عقاید پرداخته است.

سپهر بر خلاف مورخان دیگر که شرح حال و حوادث ایام ائمه اطهار را ذیل حوادث ایام خلفای اموی و عباسی نگاشته‌اند، او حوادث ایام خلفای اموی و عباسی را ذیل شرح حال ائمه اطهار آورده است و در نگارش ناسخ التواریخ اکثر قریب به اتفاق کتاب‌های اهل سنّت و شیعه را بررسی کرده و در ضبط اسامی اشخاص و امکنه دقت کافی مبذول داشته و در اهمیت اثرش، نخست به نکته‌سنجی کتاب پیشینیان پرداخته و گوید:

اسامی اصحاب رسول خدای (ص) و جز اصحاب را در هیچ کتاب تشکیل (اعراب گذاری) نفرموده‌اند و نام‌های بُلدان و منازل را در هیچ باب قرین اعراب نداشته و در کتب فارسیه اگر شعری و رجزی از عرب رقم کرده‌اند، در صحت و سقم آن به دقت نظر نرفته‌اند، بلکه در هنگام تحریر خود بصیر نبوده‌اند و آیات قرآن مجید را که در غزوات و جز غزوات فرود شده، کمتر در محل خود، ایراد نموده‌اند و حدیث هر حکایت را با این که ابتر نگاشته‌اند، رعایت صدر و عجز مبتدا و منتها نکرده‌اند؛ بلکه رنج تلفیق کلمات را بر خود روا نداشته‌اند و نگاشته سابقین را خواه درست و خواه نادرست، مانند کاتبی است کتاب کرده‌اند.<sup>۱</sup>

این بدان معنی است که تمامی آن معایب که بر کار پیشینیان وارد دانسته، خود از آن پرهیز کرده و به رفع آن معایب پرداخته و انصافاً هم باید اذعان داشت که بدان عمل کرده و حتی در چاپ نخست از اثر که سنگی بوده و در ایام حیات او صورت

گرفته، بدان چه گفته عمل نموده، و آنگاه درباره خود گوید:

و من بنده حمل این مصائب را بر خوشتن نهادم و این مجلد مبارک  
را در این زمان اندک به پای بردم و پیداست که این مقدار تحریر را با  
نگارش کثیر نقد کرده‌ام و سه چندان این مجلد را بر کاغذ پاره‌ها نگاشته  
و بی خطر گذاشته‌ام<sup>۱</sup>.

و درباره زمان و ایام تألیف گوید:

روزها و شب‌ها از مصاحبت اصحاب و مخالطت احباب کناره  
نجسته‌ام، چندان که اگر بخواهند نشان نتوانند گفت که من بنده چه  
زمان این خدمت به پای بردم؟ و کدام وقت یک تنه این همه پژوهندگی  
و دقیقه‌جوئی کردم؟ چه نیم شبان که ابواب مخالطت بسته و مردمان از  
پای نشسته تقویم این خدمت را تقدیم نمودم.

هم اکنون همگان حاضرند و بدین کلمات شاهد و ناظر که هیچ  
سخن به کذب نگفتم و این مفاخرت بر خود به دروغ نبسته‌ام، همانا به  
فضل خداوند یزدان ... این دولت ابدی و سعادت سرمدی یافتم<sup>۲</sup>.

ناسخ‌التواریخ اثری است سترگ و بس بزرگ، و پیداست که سپهر و فرزندانش در  
تألیف آن رنج‌ها و مرارت‌ها کشیده‌اند و شب بیداری‌ها داشته‌اند، پس نباید بدین  
اثر به دیده خرد نگریست، باید آن را ستود، و اگر با شیوه نگارش امروزی متفاوت  
است نباید برسپهر خرده گرفت، چنان که آقای دکتر سید جعفر شهیدی در دفاع از  
سپهر و اثرش گوید:

درباره ارزش علمی و تاریخی مطالب ناسخ‌التواریخ و اهمیت کار  
مؤلف، نباید عجولانه قضاوت کرد و مطالب کتاب را دقیق ناخوانده  
برله یا علیه آن حکم داد. از آن گذشته باید دید روش تاریخ‌نویسی در  
شرق از آغاز تا زمان مؤلف چگونه بوده است و نیز باید دانست که در  
عصر مؤلف و سالها پس از وی، یعنی تا زمانی که رابطه علمی بین شرق  
و غرب گسترش یافت و نویسندگان و دانشمندان ایران با روش تحقیق  
مغرب زمین آشنا گشتند، عامه مردم بلکه خواص و تحصیل کرده‌ها

تاریخ را چگونه تلقی می‌کردند. اگر این مطالب را بررسی کنیم و این علل و عوامل را بسنجیم، خواهیم دانست که سپهر به چه کار بزرگی دست زده است.

مورخان در ضبط وقایع ملاک‌هایی را که در علم حدیث و نقد روایت معتبر است رعایت می‌کردند و سپهر در کتاب خود از چنین اصلی پیروی کرده است، خود او در دیباچه جلد اول اعتراف می‌کند که انجام چنین مأموریت از عهده یک تن خارج است، لیکن شاه بدو گفته: سفیران همه کشورها در دربار هستند، هر گونه مطلبی که بخواهی و هر چند تن مترجم به کارت آید در اختیار تو گذاشته خواهد شد.<sup>۱</sup>

همو درباره شیوه نگاشتن و اهمیت اثر سپهر در ادامه مطالب گوید: بر فرض که بگوییم سپهر در کار خود هیچ گونه درایت و اظهار نظر را معمول نداشته و تنها به استنساخ مطالب دیگران اکتفا کرده است، باز هم اثر او اعجاب آور خواهد بود، در حالی که چنین نیست.

... مطالبی که سپهر در این کتاب آورده در یک جا فراهم نبوده است، او برای نوشتن این کتاب به ده‌ها مجلد از تاریخ، ادب، تذکره، لغت‌نامه‌ها و غیره مراجعه کرده است و مطالب آنها را استخراج نموده و پس از تهذیب و جرح تعدیل به فارسی در آورده است.

راستی توفیقی عظیم باید که نویسنده‌ای ضمن عهده‌دار شغل‌های گوناگون در چنان مدتی کوتاه چنین اثری را فراهم آورد.<sup>۲</sup>

نثر سپهر در نگارش ناسخ التواریخ، نثر مرسل ساده، در بعضی موارد نقل عین نوشته‌های پیشینیان و یا متأثر از آن است، هر چند سبک نگارش وی برای دانش‌آموختگان امروز خالی از تکلف نیست، اما باید اذعان داشت که نثر او نسبت به همگان عصر خود ساده‌تر و بی‌تکلف‌تر است، با وجود این اثر او مملو است از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات عربی و تا اندازه‌ای مسجع و منشیانه و به قول حضرت استادی جناب دکتر عبدالحسین نوائی «فضل‌فروشانه» و در مقایسه با

۱ و ۲. مقدمه براهین‌العجم، به قلم سید جعفر شهیدی. تهران. دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ص

شیوهٔ امروزی «اغلب فراموش می‌کند که دستمایه او تاریخ است نه ترسل، با این همه دقیق و جامع است و پر مطلب و جای جای ساده و شیرین<sup>۱</sup>» خواندنی است. با این که نثر سپهر انشاء متکلف منشیانه است، باید او را از پیروان مکتب تاریخ نگارئی دانست که آثارشان را به تقلید از اسلوب جامع‌التواریخ رشیدی تحریر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

### سبب چاپ حاضر و روش تصحیح

سالی چند در واحدی از واحدهای دانشگاه آزاد اسلامی «تاریخ اسلام» تدریس می‌کردم و به ایام تدریس با سیل سوالات دانشجویان جوان به ویژه دانشجویان رشته‌های علوم و فنی مواجه و در حد بضاعت جوابگو، گاه چنان بود که برای جواب سوالی هفته‌ای به کنکاش و جستجو در لابه‌لای متون تاریخی می‌پرداختم تا به طور مطلوب و مستدل پاسخگو باشم تا هیچ ابهامی باقی نماند. سوالی از میان تمامی سؤال‌ها هر ترم مکرر بود آن هم دربارهٔ منابع تاریخ اسلام که اکثر نویسندگان و مورخان از اهل سنت بودند و دانشجویان در جستجوی منابعی به قلم مورخان شیعه که یا کم است و معاصر و یا قابل دسترس نیست.

بر آن شدم که یکی از مهمترین منابع شیعی تاریخ اسلام را تصحیح کرده و پس از تصحیح در اختیار عزیزانی قرار گیرد که این قبیل منابع را دور از دسترس می‌دانستند، از این رو به چاپ ناسخ‌التواریخ که جوابگوی دانشجویان بود علاقمند شدم، به ویژه که در آن ایام مشغول تصحیح بخش تاریخ قاجاریه آن بودم، ناگزیر

۱. متون تاریخی به زبان فارسی / اثر دکتر عبدالحسین نوائی - تهران: سمت، ۱۳۷۶، ص ۲۳۲.  
 ۲. برای آگاهی بیشتر از مکتب تاریخ‌نگاری فارسی، از مغول به بعد، رجوع کنید به پیشگفتار تاریخ روضة‌الصفاء، جلد اول که مصحح در آنجا به بیان دو شیوه از تاریخ‌نگاری عصر مغول پرداخته و پیشگامان آن دو شیوه را: عظاملک جوینی، مؤلف جهانگشا و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی مؤلف جامع‌التواریخ دانسته و به ویژگی هر یک جداگانه پرداخته است. (تاریخ روضة‌الصفای / اثر میرخواند، تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۰، جلد اول، ص بیست تا بیست و چهار).

متن کاملی از نسخ خطی و چاپ‌های سنگی و سربی آن تهیه کردم، خود قریب به سالی وقت گرفت. پس از بررسی مجلدات کتاب اول، دریافتم که بخشی از زندگانی پیامبر اسلام در مجلد دوم از کتاب اول به چاپ رسیده و بخش اعظم زندگانی آن حضرت (سالهای هجرت و صفات و متعلقات پیامبر (ص)) در جلد اول از کتاب دوم.

برای اینکه متن کاملی از شرح حال پیامبر آخرالزمان در یک جا و به صورت مستقل چاپ شود، ناگزیر بر آن بودم که بخش‌هایی از مباحث مندرج در کتاب اول را گزینه کرده اقدام به تصحیح آن نمایم.

برای گزینه کردن دو راه بود. نخست آن که از تولد پیامبر (ص) به بعد را انتخاب یعنی بخش پایانی جلد دوم از کتاب اول را گزینه کرده به همراه جلد اول از کتاب دوم تصحیح شود. راه دوم آن که از اصل و نسب پیامبر (ص) شروع شود، چه مباحثی در کتاب بود که در ضمن مطالعه بخش بعثت و هجرت مؤلف از آن مباحث با عبارات «و این در جلد دوم از کتاب اول مرقوم شد» و یا «در جلد اول ناسخ التواریخ از کتاب اول مسطور شد» ... یاد و ارجاع به آن دو مجلد می‌نمود. پس می‌بایستی آن مباحث که مربوط به اصل و نسب پیامبر (ص) و مباحث مربوط به تاریخ شبه جزیره عربستان، معمرین، شعرا و رجال عرب که درک اسلام نموده و به نحوی در مباحث گذشته ذکر آنان شده بود و همین طور تاریخ یمن گزینه می‌شد. در چاپ حاضر گزینه‌ها با قید در پانویس با عبارت «برابر صفحه فلان جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی» و یا «برابر صفحه فلان جلد دوم از کتاب اول چاپ سنگی» به نقل آنها اشاره شده است، بنابراین تنظیم جلد اول در چاپ حاضر گزینه‌ای است از مطالب مندرج در کتاب اول (جلد اول و دوم) و از تولد پیامبر اسلام (ص) به بعد مطالب به طور کامل از پایان جلد دوم کتاب اول مطابقت دارد.

بدین طریق متن کاملی از تاریخ پیامبر اسلام با تکیه بر اصل و نسب رسول الله (ص) از حضرت اسماعیل بن ابراهیم، وقایع ایام تولد، وقایع پیش‌بینی بعثت در میان ادیان دیگر (به ویژه یهودیت و مسیحیت) و پیشگوئی کاهنان، وقایع ایام بعثت، رخدادهای سرزمین عربستان، حمله حبشیان به یمن، تاریخ یمن و از جلوس نعمان بن منذر به بعد وقایع مربوط به حیره به تمامی در مجلد اول چاپ

حاضر از کتاب اول گزینه شده است.

در چاپ حاضر همان طور که مؤلف محترم آن اصرار بر تشکیل (اعراب گذاری) اسامی شخصیت‌ها و امکنه و اشعار، ضرب‌المثل‌ها و جملات عربی داشتند، حقیر نیز برای پرهیز از هرگونه خطا برابر چاپ اول سنگی که در حیات مؤلف و زیر نظر وی صورت اتمام پذیرفته بود، اقدام به اعراب گذاری کرده، آیات قرآن مجید را با کلام الله مجید مطابقت و در برخی از مواضع که مؤلف اقدام به ترجمه آیات نکرده و یا به صورت تفسیری و مفهومی بر ترجمه اقدام نموده، برای یک دستی و پرهیز از هرگونه خطا به نقل ترجمه از ترجمه آقای کاظم پورجوادی نمودم.

(قرآن مجید، ترجمه کاظم پورجوادی، ویراستار بهاء‌الدین خرمشاهی. - تهران: دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۲).

در چاپ حاضر لغاتی که مؤلف در حاشیه چاپ اول سنگی یادداشت کرده بود به پانوشت‌ها نقل و در برخی مواضع با قید حرف (س) یعنی از سپهر یاد کردم و نیز با استفاده از فرهنگ نفیسی، فرهنگ معین، و منجدالطلاب در پانوشت به معنی برخی دیگر از واژه‌ها پرداختم.

و دیگر برای پرهیز از خطا، وقایع تاریخی را با منابعی چون:

آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمة اطهار (ع) / تألیف احمد بن تاج‌الدین استرآبادی؛ به کوشش میرهاشم محدث. - تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله؛ با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۴.

تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفا / تألیف محمد بن خاوند شاه بن محمود میرخواند؛ به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۰. (جلد دوم؛ در چاپ حاضر مجلدات ۳ و ۴).

تاریخ طبری یا تاریخ التزل و الملوک / تألیف محمد بن جریر طبری؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده. - تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.

تاریخ کامل / نوشته عزالدین بن اثیر؛ برگردان دکتر سید حسین روحانی. - تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.

تاریخنامه طبری / گردانیده منسوب به بلعمی؛ به تصحیح و تحشیه محمد روشن. - تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.

- تاریخ یعقوبی / تألیف احمد بن ابی یعقوب؛ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی. - تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- التنبیه و الاشراف / تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده. - تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- دیوان حسان ثابت / شرحه و کتب هوامشه و قدّم له الاستاد عبدالله. مَهَنَّا. - بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م.
- سیرت رسول الله (مشهور به سیره النبی) / ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه؛ با مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی. - تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷.
- شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) / تألیف قاضی کمال الدین میر حسین بن معین الدین میبیدی یزدی؛ مقدمه و تصحیح حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین. - تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۹.
- شرف النبی / تصنیف ابوسعید خرگوشی؛ ترجمه نجم الدین محمود راوندی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن. - تهران: بابک، ۱۳۶۱.
- طبقات / محمد بن سعد کاتب واقدی؛ ترجمه دکتر محمود دامغانی. - تهران: نشر نو، ۱۳۶۵. (جلد اول: بخشی از سیره نبوی؛ جلد دوم: غزوات).
- طبقات الكبرى / لابن سعد، بیروت، دار صادر، [بی تا]
- الکامل فی التاریخ / تألیف ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۸۶۷ م.
- مجمع الامثال / لابی الفضل احمد بن محمد بن ابراهیم، النیسابوری، المیدانی؛ [تصحیح] محمد یحیی الدین عبدالحمید. - [بی جا]: مکتبه السنه المحمديه، ۱۳۷۴ هـ / ۱۹۵۵ م.
- مروج الذهب و معادن الجواهر / تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده. - تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- مروج الذهب و معادن الجواهر / تألیف مسعودی با تصحیح شارل پلا. - تهران: انتشارات شریف رضی، ۱۳۸۰.
- مغلقات سبع / ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ ویراستار موسی اسوار. - تهران: سروش، ۱۳۷۱.



- مغازی (تاریخ جنگ‌های پیامبر (ص) / تألیف محمد بن عمر واقدی؛ ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. - تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱ - ۱۳۶۶.
- مقابله و در صورت لزوم در پانوشت بدان اشاره کردم، همچنین در تصحیح از کتابهای:
- امثال القرآن الکریم / گردآورنده ابن یوسف ضیاء الدین الحدائق الشیرازی؛ به کوشش مهدی ماحوزی. - تهران: اساطیر، ۱۳۶۳.
- پیامبر / زین العابدین رهنما. - تهران: زوار، ۱۳۷۶.
- تاریخ سیاسی اسلام / تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده. - تهران: جاویدان، ۱۳۶۰.
- تاریخ عرب و اسلام / تألف امیر علی؛ ترجمه فخر داعی گیلانی. - تهران: گنجینه، ۱۴۰۱ هـ.
- زندگانی محمد (ص) / مؤلف دکتر محمد حسین هیکل؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده. - تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۶.
- سیره رسول الله (بخش اول: از آغاز تا هجرت) / نوشته دکتر عباس زریاب. - تهران: سروش، ۱۳۷۰.
- فرهنگ موضوعی قرآن مجید (الفهرس الموضوعی للقرآن الکریم) / تدوین کامران فانی - بهاء الدین خرمشاهی. - تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۶۴.
- ناسخ التواریخ (از ظهور مسیح تا هجرت نبوی) / تألیف میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر؛ چاپ سنگی (جلد اول، کتاب دوم)، ۱۲۸۵ و ۱۳۲۰ هـ. ق.
- ناسخ التواریخ (از هبوط آدم تا میلاد مسیح) / تألیف میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر، چاپ سنگی (جلد اول، کتاب اول)، ۱۲۸۵ هـ. ق.
- ناسخ التواریخ (وقایع اقالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا) / تألیف میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر، چاپ سنگی، ۱۲۸۵، ۱۳۱۲ هـ. ق.
- ناسخ التواریخ (زندگانی حضرت محمد (ص)) / تألیف میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر. - تهران: امیرکبیر، [بی تا]، قطع رحلی بزرگ.
- ناسخ التواریخ (زندگانی حضرت محمد (ص)) / تألیف میرزا محمد تقی

لسان‌الملک سپهر؛ به تصحیح و حواشی دانشمند محترم آقای محمد باقر بهبودی. - تهران: کتابفروشی اسلامیة، [بی تا].

نیز سود جسته‌ام.

هم چنین در ترجمه برخی اشعار و عبارات عربی از ترجمه: تاریخ طبری، تاریخ کامل، مغازی، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و به ویژه اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) از شرح دیوان منسوب به آن حضرت استفاده کرده و گاه با ذکر اختلاف میان ضبط منابع در پانوشت‌ها بدان اشاره شده است. در یکی دو مورد متن ترجمه که از منابع یاد شده نقل شده به جای پانوشت به خاطر اهمیت آن در متن میان دو قلاب [ ] افزوده شده مانند ترجمه اولین خطبه رسول الله در مدینه که از تاریخ طبری نقل کرده و در متن آوردم. و در مواردی از ناسخ التواریخ تصحیح وحید فرزانه، دانشمند محترم جناب آقای محمد باقر بهبودی با قید (ب) در پایان عبارت نقل به عین کردم.

### سپاس

سپاس بی‌کران از ایزد یکتا که توان بر این بنده ضعیف خود عطا فرمود که یک بار دیگر مهمی به فرجام رساند؛ و سپاس و تشکر از بزرگواران و عزیزانی که به نحوی از انحاء مصحح را در تصحیح یاری نمودند:

استاد فاضل یگانه جناب آقای دکتر عبدالحسین نوائی، هر بار که حقیر تصمیم به تصحیحی از متون تاریخی گرفت، حضرتشان پیوسته مشوق حقیر بودند و با سرانگشت تدبیر، همیشه حلال معضلات بودند و مصحح خود را با واسطه و بی‌واسطه شاگرد حضرتشان می‌داند و بدین شاگردی اظهار فخر و امتنان دارد.

استاد فرزانه حضرت استادی جناب دکتر رضا شعبانی، خداوند مؤیدشان بدارد، و پیوسته در هر ملاقات جوایب مراحل تصحیح؛ و افزون بر تشویق و ترغیب با گشاده‌روئی، حلال مشکلات و معضلات بودند و زبان و قلم ناتوان از شکرگزاری و مراحم ایشان.

استاد فاضل ارجمند، ادیب فرزانه، مصحح توانمند و با پشتکار، جناب آقای دکتر محمد روشن مشوق دیگری در تصحیح ناسخ التواریخ، و نسخه‌ای نفیس از

چاپ سنگی (۱۳۲۰ هـ) جلد دوم از کتاب اول خود را جهت تصحیح در اختیار مصحح قرار دادند و کتابخانه شخصی استاد و تصحیحات ایشان فرا راه مصحح بوده و بار دیگر زبان و قلم قاصر از شکر الطاف بی پایان ایشان.

همسرم پروین استخری در بیست و پنج سال زندگی مشترک پیوسته مدیون و مرهون گذشت‌ها و فداکاری‌ها و همکاری و همیاری او هستم، چه افزون بر بلوغ نسخ و کمک در نمونه‌خوانی‌ها با بردباری خود همیشه زمینه‌ساز به انجام رسیدن کارها بوده و هستند.

فرزندان مهتا و مزدک، به راستی صبر و بردباریشان قابل تقدیر و ستودنی است و آنچه از ایام روزگار می‌بایست صرف آن دو می‌شد به سیر و تفحص در لابلای متون تاریخی گذشت.

سرکار خانم سارا چینی‌چیان، سالهاست در مواقع حساس و ضروری با دقت و وسواس علمی مددکار بودند و این بار هم استخراج نمایه کتاب حاصل تلاش بی‌وقفه و همکاری آن بزرگوار است.

سپاس و سپاس از مدیران محترم انتشارات اساطیر به ویژه آقای عبدالکریم جریزه‌دار که قریب یک دهه با خلف وعده و کج خلقی‌های حقیر مماشات به خرج دادند و ما حاصل آن چاپ کتابهایی چون: تاریخ بختیاری، ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه) تاریخ روضة‌الصفاء و محلقات آن (تاریخ روضة‌الصفای ناصری) از حقیر بی‌بضاعت بودند، نه تنها مشوقی بر تصحیح و پی‌گیر مراحل کار، بل صبر و استقامت ایشان در چاپ متون تاریخی و ادبی، دینی و عرفانی ستودنی است و این بار هم زمینه چاپ این اثر را فراهم کردند و در طول تصحیح منابع مورد نیاز را تدارک و در اختیار گذاشتند، از درگاه ایزد یکتا آرزوی بهروزی و فیروزی ایشان، خانواده محترمشان و همکارانشان در انتشارات اساطیر را خواهانم، خدای توفیقشان دهد که مردمانی ساعی و کوشا و زحمتکش و قانع‌اند.

از تمامی دست‌اندرکاران چاپ اعم از حروفچینی (آقای توکلی) که با دقت و وسواس و با بردباری و حوصله، خط ناخوانای نگارنده را به زیبایی آراستند و جناب آقای حاج صمد اگنج و فرزندان محترمشان در امر لیتوگرافی و آقای مسعود اگنج ناظر فنی چاپ و به ویژه آقای حاج علی اگنج مدیریت محترم چاپ دیبا که

نظارت عالی بر امر لیتوگرافی و در نهایت چاپ کتاب بر عهده ایشان بوده و همچنین آقای حسین محمدی مدیریت محترم صحافی محمدی تشکر و قدردانی خود را اعلام می‌دارد که نهایت کوشش و بردباری را در سرانجام رسانیدن این اثر به کار بردند.

مصصح در پایان بار دیگر بر خردی خود و سترگ بود کار معترف و از خوانندگان محترم و ارجمنند به ویژه پژوهشگران و محققان مستدعی است که لغزش و خطای مصصح را نخست به دیده اغماض نگرند و دوم با یادآوری و تذکر لغزش‌ها و خطاها، مصصح را از طریق نقد در نشریات و یا حضوری و مکاتبه‌ای به آدرس ناشر دریغ نورزند که به لطف یزدان پاک، تذکرات و ارشادات آن بزرگواران در چاپ‌های بعد مانع از هرگونه خطا و لغزش خواهد شد.

تهران

شنبه ۸۰/۱۱/۱۳

ساعت ۲/۴۵ دقیقه بامداد

جمشید کیان‌فر

**اصل و نسب پیامبر اسلام**

**و**

**حوادث ایام شبہ جزیرہ عربستان**

## ولادت اسمعیل علیه السلام

### سه هزار و چهار و هجده سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود<sup>۱</sup>

ولادت اسمعیل علیه السلام در نواحی مؤتفکات بود و از این روی که در میان بنی جرهم بزیست و به عربی تکلم فرمود به اَبوالعَرَبِ مَلَقَبِ گشت - چنانکه در قصهٔ یعرب بدان اشارت رفت -.

علی الجمله مقرر است که خلیل را خلفی و خلیفه‌ای نبود، حضرت ساره دست کنیزک خود هاجر را گرفته به خدمت برد و هبه فرمود. پس از مزاجت و مضاجعت، هاجر آثار حمل در خود مشاهده کرد، بدان سبب که از ابراهیم حامله بود تمکنی دیگر یافت، چنان که گویا با ساره به حقارت نظر می‌کرد، سرپنجه غیرت پرده مصابرت بر ساره منقش کرده ایمان شدیدهای مغلظه ساخت که سه عضو از اعضای هاجر را منقطع سازد، هاجر از این حال مطلع شده از خدمت خاتون خود بگریخت، فرشته خداوند در بیابان با هاجر ظاهر شد و گفت: ای هاجر به کجا می‌گریزی؟ با خانهٔ خویش آی و با خاتون خود تواضع فرمای.

پس هاجر به سرای خویش مراجعت نموده و ساره به شفاعت خلیل او را عفو فرمود، آن گاه رفع ایمان را هر دو گوش او بسفت و او را ختنه نمود و تاکنون این سنت در میان زنان بماند، اما با این همه خاطر ساره مکدر بود و از غیرت هاجر نمی‌شگفت تا بدان جا کشید که با ابراهیم گفت: اینک کنیزک من هاجر که او را با تو بخشیدم بار بگذاشته و فرزندی چون اسمعیل آورده، همانا از این روی با من به حقارت نگران باشد. حضرت خلیل گفت: هاجر کنیزک توست هر چه با وی روا

۱. برابر با صفحه ۱۲۱ جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی ناسخ التواریخ.

داری پسندیده بود.

پس ساره از خلیل الرحمن درخواست کرد که هاجر و اسمعیل را به بیابانی که از زراعت و عمارت دور باشد ببرد بی زاد و راحله بگذارد و مراجعت فرماید. لاجرم حضرت خلیل درخواست ساره را که موافق فرمان ربّ جلیل بود پذیرفته هاجر و اسمعیل را برداشته متوجه مکه معظمه شد، پس از طی منازل و مراحل به موضعی که اکنون حضر زمزم واقع است رسید، به اشارت جبرئیل هاجر و اسمعیل را فرود آورد و سه شبانه روز با ایشان در آنجا توقف کرد، پس عزم مهاجرت فرمود. هاجر از روی فزع تضرع نمود که: ای ابراهیم ضعیفه بی کس و طفلی بی یار را در این بیابان بی آب و علف به که می سپاری و سفر می کنی؟ هیچ نگوئی ما را که آب و نان دهد؟ و از شرّ دیو و دد محافظت کند؟

ابراهیم علیه السلام رقت کرده سخت بگریست و گفت: شما را به خداوند مهربان می گذارم که نگاهدارنده صغار و کبار است و روزی رساننده مور و مار. هاجر گفت: «رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبَّنَا حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ».

### ماندن اسمعیل و هاجر در بیابان مکه

پس ابراهیم از پیش ایشان روان شد و چون لختی راه پیمود روی واپس کرده نظر به سوی هاجر و اسمعیل افکند و ایشان را در آن بیابان بی درازی و پهنا بیچاره و بینوا و بی نان و آب دید، پس چشم پر آب کرد و گفت «رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْکَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِيْ بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»<sup>۱</sup> و با حزن و اندوه تمام روی به شام نهاد. در آن هنگام اسمعیل دو ساله بود.

علی الجمله چون حضرت خلیل راه شام گرفت و آن قلیل آب و طعام که با هاجر بود پرداخته شد، عطشان و جوعان بماند و بدان سبب شیراز پستانش انقطاع یافته گزند گرسنگی و تشنگی با فرزندش اسمعیل نیز سرایت کرده، آغاز بی طاقتی نهاد، هاجر چون چشمش به روی پسر و آن حالت منکر افتاد، دنیا بر وی تنگ گشت،

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۷: پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در بیابان بی آب و علفی که در کنار خانه گرامی توست سکنی دادم.

بی درنگ و تحمل از نزد اسمعیل برخواسته دوان دوان به کوه صفا بر آمد و لحظه‌ای بر فراز آن کوه ایستاد به هر سوی نظاره کرد تا باشد که از آب و آبادانی نشانی گیرد و هیچ علامت نیافت.

### پیدا شدن آب زمزم

پس از آنجا جامه خود را برکشید و بشتافت و به استعجال از وادی الصفا گذشته به کوه مروه صعود نمود و نیز لحظه‌ای در آنجا اقامت فرمود و به هر جا نظر افکند، جز یأس هیچ آیتی مشاهده نکرد و از غایت دهشت و پریشانی هفت نوبت این چنین سعی نمود، چنانکه اینک روش حاجیان است. و در هر نوبت از حال فرزند فحص می‌کرد تا مبادا از درنده گزند بیند.

در کزّت آخر چون نزدیک فرزند آمد، چشمه آبی خوشگوار نزد وی جاری یافت که گاهی از سورت<sup>۱</sup> تشنگی عقب قدم خویش بر زمین کوفته آن چشمه که اینک زمزم نامند ظاهر گشت. پس اسمعیل را از آن آب بنوشانید و خود نیز بیاشامید و هر دو از آن زحمت و هلاکت فراغت یافتند.

### یافتن بنی جرهم اسمعیل و هاجر را

سه هزار و چهارصد و بیست سال

بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

ذکر نسب جرهم در ذیل قصه فالغ<sup>۲</sup> گفته آمد، اولاد و احفاد وی نخست در نواحی

۱. سورت: شدت.

۲. در زمان فالغ بن عابر فرزندان نوح در بابل مجتمع شدند، و از کثرت جمعیت هفتاد و دو زبان در میان آنان پدید آمد و به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که نوزده زبان در فرزندان سام و شانزده زبان در اولاد حام و سی و هفت زبان در میان فرزندان یافث پدید آمد و چون این پراکندگی دیدند به نزد فالغ بن عابر آمدند و او گفت: شما را با این پراکندگی زبان در یک جا نمی‌توان جمع کرد. گفتند: زمین را میان ما تقسیم کن، پس فالغ زمین‌ها را میان ایشان تقسیم کرد. و سرزمین چین و هند و سند و ترک و خزر و تبت و بلغر [= بلغار] و دیلم و توابع ←



یمن موطن داشتند و هر سال از کنار مکه عبور کرده به شام در می‌شدند و بر قانون تجارت جلب منافع نموده صرف معیشت می‌داشتند. در این کَرَّت چون به حوالی مکه تقرّب جستند فوجی از مرغان دیدند که در آن وادی در طیرانند که مثل آن هیچ گاه نیافته بودند، از این معنی تفرّس<sup>۱</sup> نمودند که در این بیابان آبی خوشگوار آشکار شده که این مرغان را بدان توجه باشد، پس دو تن از کاروانیان را از پی فحص این مهم معین کرده، ایشان بهر تجسس شتافتند و هاجر را با فرزند بر سر چشمه زمزم یافتند، از دیدار چشمه و رؤیت آن عورت در شگفت ماندند و با هاجر گفتند: تو چه کس باشی و در اینجا چه وقت سکون یافتی؟ از آدمیزادگانی یا به قبیله جان نسب می‌سانی؟

هاجر حال خویش سراسر باز گفت. ایشان گفتند: هیچ رخصت فرمائی که قبیله بنی جرّهّم در حوالی این چشمه نزول کرده در جوار تو اقامت نمایند و ترا با فرزند خدمت کنند. هاجر گفت: همین قدر از شما دریغ ندارم، اما هیچ کس را با چشمه حقی نباشد. پس آن دو تن به نزدیک کاروان آمدند صورت حال باز گفتند. مضاض بن عمرو که سید بنی جرّهّم بود و سُمَیْدَع بن عامر که مهتر قبیله قطورا قبیله خویش را بفرمودند تا حواشی و مواشی و اموال و ائقال خود را برداشته در مکه مکرمه فرود آمدند و از رعایت هاجر و فرزندش هیچ فرو نگذاشتند، چنانکه حضرت اسمعیل علیه السلام در میان ایشان نشو و نما یافت.

### قربانی اسمعیل

سه هزار و چهارصد و بیست و هشت سال

بعد از هبوط آدم علیه السلام بود<sup>۲</sup>

ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی در حضرت کردگار جلیل معروض داشت که هرگاه به

→ زمین خراسان نصیب فرزندان یافت شد و زمین باختر و ماورای فرات تا نقطه باختری قسمت اولاد حام و سرزمین حجاز و یمن و باقی سهم فرزندان سام گردید. و جرّهّم در میان فرزندان سام جای داشتند و در سرزمین یمن ساکن شدند.

۱. تفرّس: دانستن به علامت (س).

۲. برابر ص ۱۲۵ جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی ناسخ التواریخ.

موهبت یزدانی فرزندی یابد تقریباً الی الله قربانی کند و این معنی را حکمت‌های خداوند از لوحه خاطرش زدوده بود، از آن پس که هاجر و اسمعیل را در بیابان مکه گذاشت و مراجعت به شام کرد، هر سال زیارت بیت‌الله را تصمیم داده عزیمت مکه مکرمه کردی و در آن مکان شریف در آمده مناسک<sup>۱</sup> حج به جای آوردی و هم به دیدار هاجر و فرزند خرسند گشتی.

بدین منوال روز بگذشت تا ده (۱۰) سال از مدت اسمعیل بگذشت، باز در نوبتی که آن حضرت در بیت‌الله الحرام مقام داشت شبی در منام چنان دید که فرشته‌ای بر فراز سرش ایستاده می‌گوید: ای ابراهیم پروردگار تو می‌فرماید اسمعیل فرزند خود را برای من قربانی کن. آن حضرت از خواب ترسان و هراسان بخواست و نیک متفکر بماند که این خواب از تجلیات ملک معبود است یا نمود شیطان مردود. از این روی آن روز را «یوم الترویة»<sup>۲</sup> خواندند. و چون شب دیگر آن خواب بدان روش دید بشناخت که این واقعه از ملکات یزدانی است نه از تخیلات شیطانی، پس آن روز به «عرفه» معروف گشت. و چون شب سوم هم در خواب دید که فرشته شب دوشین با وی همان خطاب کرد بامدادان یکدل شده بر ذبح فرزند دل بنهاد.

اگرچه جمعی از نقله اخبار و نگارندگان آثار که هم تاریخ توریة گواه حال و شاهد مقال ایشان است بر آنند که: ذبیح حضرت اسحق بود نه اسمعیل؛ اما با روایت [امام] جعفر صادق علیه السلام که در حق اسمعیل ناطق است و حدیث خیر الانام که می‌فرماید: *أنا بنُ الذَّبِيحِ* جای شبهه نماند که ذبیح خلیل اسمعیل است؛ زیرا که ذبیح نخست از اجداد خاتم الانبیاء جز اسمعیل نتواند بود و ذبیح ثانی عبدالله است - چنانکه در جای خود مرقوم افتد -.

علی الجمله حضرت خلیل بفرمود تا هاجر موی اسمعیل را شانه زده و معطر کرده جامه نیکو بر وی راست کرد و دو تن از خدام خود را برداشته به اتفاق اسمعیل بدان سوی که مأمور بود راه گذاشت و قدری هیزم بهر قربانی سوختی شکسته بر دوش اسمعیل نهاد تا به نزدیک قربانگاه آورد. چون به شعب جبل قریب شد گفت:

۱. مناسک: به معنی اعمال حج و بعضی نام مواضع مخصوصه را گویند.

۲. ترویة: اندیشه کردن در کار، و یوم الترویة روز هشتم ذیحجه را گویند.

ای فرزندِ اِنِّیْ فِی الْمَنَامِ اُنِّیْ اَذْبَحُكَ فَاَنْظُرْ مَا دَا تَرِیْ<sup>۱</sup>. حضرت اسمعیل چون از پدر بشارت قربانی یافت آغاز بشاشت و شادمانی کرد و گفت:

يَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ<sup>۲</sup> جان و سری را بها باشد که در راه خدا فدا شود، پس تعجیل نما و در کار خدا خویشتن داری مفرمای «سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»<sup>۳</sup>؛ اما ای پدر با تو چند وصیت باشد:

نخست آنکه: دست و پای مرا محکم بربندی تا مبادا هنگام جان سپردن مضطرب شوم و در برابر فرمان ترک ادب کنم.

دوم آنکه: اذیال جامه نیک بالا زنی تا مبادا از خون من بدان آلایشی رسد و این به پاداش من کاهشی رساند.

سیم آنکه: کارد را نیکو تند کنی تا کار فرمان را خوبتر و آسانتر گذاری.

چهارم آنکه: هنگام تیغ راندن روی من بر زمین نهی تا مبادا شفقت پدری ظهور کند، چون روی من بینی در فرمان الهی فتور رسد.

پنجم آنکه: پیراهن خونین من به مادر رسانی و از من با وی سلام کنی و گوئی ای مادر پی من کار مصیبت مساز و رأی سوگواری میاغاز و این تعزیت را جز تهنیت مگوی که عهد من با تو جز آن نباشد که شفاعت خواه تو باشم و خیر تو از خدای مسئلت کنم.

ابراهیم را این سخنان آتش از جان برانگیخت و آب از دیده بریخت پس روی با اسمعیل آورد و گفت: نِعْمَ الْعَوْنُ اَنْتَ عَلٰی اَمْرِ اللهِ تَعَالٰی يَا بُنَيَّ. آنگاه مذبحی راست کرده آن هیزمها بر بالای هم نهاده و اسمعیل را دست و پای بسته بر بالای هیزم بخوابانید و گفت: اِلٰهِيْ اِنْ لَّمْ تُرْحَمْنِيْ لِشُؤْمِ ذَنْبِيْ فَاَرْحَمِ هَذَا الصَّغِيْرَ الَّذِيْ لَا ذَنْبَ لَهُ.

اسمعیل گفت: ای پدر مگر نمی بینی که سروشان علوی از شرفات علیین بر ما نگرانند و درهای آسمان برگشاده دارند امثال فرمان را آماده باش.

پس ابراهیم کارد بدست برگرفت و به افسان سورت بلا رگ بر آن داده دست بر

۱، ۲، ۳. سوره صافات، ۱۰۲: در خواب دیدم که تو را قربانی می کنم، بین نظرت چیست؟ ای پدر به آنچه مأمور شده ای اقدام کن. اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.

حلقوم مبارک فرزند بنهاد و گفت: هَذَا وَلَدِي وَ زِينَةُ قَلْبِي وَ قُرَّةُ عَيْنِي. الهی این فرزند من است و آرایش دل من و روشنائی دیده من، مرا در فراق وی صابر و شاکر بدار. پس کارد برگلوی فرزند نهاده گفت: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنِّي وَ أَرِنِي مَا وَعَدْتَنِي فِيهِ يَوْمَ لِقَائِكَ وَ اسْمَعِيلُ رُوی به درگاه بی نیاز کرد گفت: يَا رَبِّ فَذَيْتُ لَكَ نَفْسِي رَضِيْتُ بِقَضَائِكَ فَتَقَبَّلْ مِنِّي وَ ابراهیم کارد بر حلق فرزند بکشید و نظر کرد اثر قطع نیافت، دیگر باره دل سخت کرده و کارد سخت تر براند و چون نظاره کرد هم بدانگونه کارد را بریدن نبود. اسمعیل فرمود: ای پدر در تقدیم فرمان تأخیر روا مدار و نیک مردانه و سخت بازو باش. حضرت خلیل باز آن کارد برگلوی اسمعیل گذاشته و زانوی خویش بر پشت کارد استوار کرده عظیم بفشرد چندانکه حدود کارد برتافت و چون درنگریست هم اثر قطع نیافت.

### فدیه اسمعیل

پس ابراهیم در غضب شده آن کارد را بر زمین زد و متحیر گردید، ناگاه از سرادقات قدس نوائی شنید که: ای ابراهیم. ابراهیم گفت: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ: گفت دست زئی اسمعیل میاهج<sup>۱</sup> که آشکار شد سر و جان فرزند در راه خدا دریغ نداری یا ابراهیم «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲</sup> اینک بدان سوی خویش نظاره کن و فدای پسر خویش را گرفته به تقدیم قربانی قیام نمای.

چون حضرت خلیل به بازپس نگریست گوسپندی دید که از جانب کوه به زیر می آید که آن را فرشته خداوند از بهشت فرو گذاشته بود. پس همچنان اسمعیل را بر جای بسته بماند و به سوی گوسفند بشتافت و گوسفند از آن حضرت گریخته به جمرة اولی آمد؛ و ابراهیم هفت سنگ برداشته بدو پرتاب کرد از آنجا روی به جمرة وسطی آورد هفت سنگ دیگر بدو انداخت و از آنجا به جمرة کبری شتافت، هم هفت سنگ بدو زده آن را بگرفت و به قربانگاه منی آورد که تاکنون رمی جمار و قربانی برقرار است.

۱. میاهج: داز کردن.

۲. صافات، ۱۰۵: خوابت را به حقیقت رساندی، ما بدین گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

علی الجمله چون کبش فدا حاضر شد، جبرئیل فرمود که «الله اکبر الله اکبر» ابراهیم گفت: لا اله الا الله والله اکبر و اسمعیل چشم گشوده عرضه بیان نمود که «الله اکبر و لله الحمد» و این کلمات نیز شعار اسلام گشته در ایام تشریق<sup>۱</sup> در عقب هر صلوة ختم گشت. آنگاه جبرئیل دست و پای اسمعیل را برگشاده و حضرت [ابراهیم] آن گوسفند را قربان نموده و جگر آن را بریان کرده قدری بخورد و اسمعیل را برداشته به خانه آورد، هاجر بر سر راه انتظار نشسته بود.

چون چشم اسمعیل بر مادر افتاد بی اختیار بگریست، هاجر از آن حال متأثر شد صورت واقعه را بازپرس کرد. اسمعیل قصه قربانی و تفصیلات یزدانی به مفاد «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» باز گذاشت. پس هاجر فرزند را در برگرفته به تقدیم شکر و حمد الهی پرداخت.

مقرر است که حضرت ابراهیم سبب منع از ذبح فرزند از درگاه بی چون مسئلت نمود. پس به فرمان قادر ذوالمنن کشف حجت از پیش چشم ابراهیم شده درجه پیغمبر آخر الزمان را بدید و صورت شهادت حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کرد که اینک فرزندان اسمعیل اند. ابراهیم گفت: خداوندا من حسین را بیشتر از اسمعیل دوست دارم. خطاب رسید که: ای ابراهیم ما او را به فدیة اسمعیل قبول کردیم همانا او می تواند فدیة عظیم بود و ذبح عظیم آن حضرت است که سزاوار شهادت و در خور شفاعت بود.

علی الجمله ابراهیم پس از این واقعه در بئر سبع آمده اقامت فرمود و بشارت بدو آوردند که اینک برادر تو ناحور از زوجه خود ملکه دختر هاران هشت فرزند آورده که اسامی ایشان چنین است: اول: عوص، دویم: بوز، سیم: قموئیل، چهارم: کسد، پنجم: خزو، ششم: فلداس، هفتم: یدلاف، هشتم: تبوئیل. و این تبوئیل است که دخترش ربقه زوجه اسحق بود و از زن دیگر که رلومه نام داشت هم چهار فرزند آورده اول: طنج، دوم: حجم، سیم: طحس، چهارم: معکه<sup>۲</sup>.

۱. ایام تشریق: روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه را گویند.

۲. به روایت کتاب مقدس عهد عتیق اسامی فرزندان ناحور بدین شرح اند: عوص، بوز، قموئیل، کسد، خزو، پلداس، یدلاف، بثوئیل، و ربقاه تولید نمود، این هشت ولد را ملکه به جهت ناحور برادر ابراهیم زائید و متعه او که اسمش رومناه بود نیز: طیخ، گخم، ←

## بنای خانه کعبه به دست ابراهیم سه هزار و چهارصد و بیست و نه سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» از این پیش بدان اشارت رفت که آدم صافی بانی خانه مکه مکرمه است و همچنان آن خانه محل اسعاف مطالب و مطاف قادم و ذاهب بود تا هنگام طوفان نوح که بیشتر حایط آن بنا عرضه هدم و انمحاء گشت، و بعد از تسکین طوفان آن موضع چون تلی سرخ می نمود و مردم استجابت دعوات را بر آن تل بر آمده قربانی می نمودند و حوائج خویش مسئلت می فرمودند تا آن زمان که حضرت ابراهیم به تجدید آن عمارت مأمور گشت و به همراهی جبرئیل علیه السلام از شام به سوی مکه احرام بست تا به دستیاری اسمعیل آن بنا را به انجام رساند.

و چون اسمعیل را به صید نخجیران رغبتی تمام بود و در دامن کوهی نشسته به تراشیدن تیر قیام می فرمود که پدر بزرگوارش در رسیده وی را دریافت و ابلاغ آن بشارت کرد. پس اسمعیل شادخاطر در خدمت پدر بر سر آن تل آمده برای تشخیص حدود آن حایط بایستادند، ناگاه ابری که چون شیر داشت بر فراز خانه پدید شد که سایه آن بی زیاده و نقصان اندازه فسحت خانه بود، آنگاه صدائی از آن ابرگوشزد ابراهیم گشت که: ای ابراهیم جدران این بنا را به اندازه سایه من بنیان کن، و خروشی از آسمان برخواست که: ای ابر پاداش تو هدر نشود در هوای مکه بمان که تو سایه بان خیرالبشر خواهی بود، و این همان ابر بود که مظله سید المرسلین بودی.

علی الجمله حضرت خلیل به مدد اسمعیل و ارشاد جبرئیل به ساختن خانه مکه پرداخت، پسر سنگ آوردی و پدر به روی هم نهادی، چندانکه طول قامت به بالای آن وفا نمودی. پس ابراهیم سنگی به زیر پا نهاده بر آن بر آمد تا به آسانی در ترفع آن دیوار پردازد، همانا اثر قدم مبارکش بر آن سنگ بماند و آن سنگ به مقام ابراهیم

→ تَجِشُّ و مَعَكَا را زائید (کتاب مقدس عهد عتیق ترجمه فاضل خان همدانی؛ ولیم گلن. - تهران: اساطیر، ۱۳۷۹. سفر تکوین، فصل بیست و دوم، آیه ۲۰ - ۲۴).

مشهور گشت چنانکه **وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ**<sup>۱</sup> به شرافت آن مقام گواه است. و چون آن بنا به پایان رسید قبول آن سعی مشکور را به مفاد **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**<sup>۲</sup> مسئلت فرمودند، بعد از آن جبرئیل شرایط مناسک و آداب حج بدیشان آموخت، چنانکه هنوز بدان روش برقرار است مقرر است.

و چون ابراهیم به مقام حجرالاسود رسید با پسر فرمود که سنگی در خور این موضع حاضر کن، اسمعیل رفته سنگی آورد، حضرت خلیل فرمود: سنگی از این نیکوتر می‌باید، در این کَرَّت چون اسمعیل طلب سنگ را آهنگ کرد صدائی از کوه **أَبُو قُبَيْسٍ** برآمد که: ای ابراهیم تُرَا نَزِدُ مِنْ وَدِيعَتِي است و حجرالاسود را که جبرئیل هنگام طوفان در آن جبل پنهان کرده بود تسلیم ابراهیم **ﷺ** نمود، و آن حضرتش به جای خود استوار فرمود. و تولیت آن بقعه شریفه را به اسمعیل مفوض داشت و او را از قِبَلِ خود در مکه خلیفه گذاشت؛ و هر سال در موسم حج طی مسالک نموده در مکه به مراسم مناسک قیام می‌فرمود.

### وفات هاجر مادر اسمعیل

سه هزار و چهارصد و سی و سه سال

بعد از هبوط آدم **ﷺ** بود

از این پیش مرقوم شد که قبیله بنی جُرْهُم در نزد اسمعیل و هاجر مستقر شده آن مأمَن را وطن گرفتند و آن حضرت در میان ایشان نشو و نما یافته تا به مرتبه رشد و حد بلوغ رسید، آنگاه هاجر مادر اسمعیل به سرای دیگر انتقال نمود و آن حضرت پس از وفات مادر تنها بماند، پس به صلاح و صوابدید رؤسای جُرْهُمیه، عمره بنت آسَد بن اَسامه را که از قبیله عمالقه بود به زنی بگرفت و چندی با وی روز گذاشت تا آن هنگام که ابراهیم از شام عزم دیدن فرزند فرمود و ساره از وی پیمان گرفت که در

۱. بقره ۱۲۵: مقام ابراهیم را [جایگاه نماز] قرار دهید.

۲. بقره، ۱۲۷: هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند، پروردگارا از ما بپذیر که تو شنوای دانایی.

خانه اسمعیل پیاده نشود.

چون آن حضرت به مکه در آمده به درِ سرای اسمعیل رسید، زنی را دید از وی پرسید که تُرا با اسمعیل چه نسبت است؟ گفت: من زوجهٔ اویم. فرمود که: شوهرت به کجاست؟ عرض کرد که از آن مرد چه می‌پرسی که یک روز در خانهٔ خویش نماند و روزگار به صید نخجیران گذراند. و تبجیلی<sup>۱</sup> که سزاوار بود از حضرت خلیل مرعی نداشت. پس آن حضرت فرمود که: چون شوهرت باز آید از من با وی سلام کن و بگوی تا آستانه خانه خویش را تغییر دهد. و این بگفت و به جانب شام عطف عنان فرمود.

چون اسمعیل از صیدگاه باز آمد به صفوت ضمیر و صفای خاطر استشمام رایحهٔ خلیل نموده با عمره گفت: آیا هیچ کس در غیبت من بدین سرای عبور کرده باشد؟ عمره گفت: بلی پیری بدین نشان آمد و تو را سلام رسانید و به تغییر عبتۀ خانه حکم داد. اسمعیل گفت: آن پدر من بود و عتبه خانه توئی، برخیز که از من به طلاق. پس عمره از خدمت اسمعیل بیرون شد.

و اسمعیل بعد از وی سیّده بنت مضاض بن عمرو الجرهمی<sup>۲</sup> که ملکه زنان قبیله جُرْهُم بود به حبالهٔ نکاح در آورد و با وی می‌بود تا دیگر باره حضرت خلیل ملاقات اسمعیل را به مکه آمده به درِ سرای فرزند خرامید و آن حضرت بر قانون به صیدگاه می‌بود، از سیّده پرسید که چگونه‌ای و شوهرت چون است و به کجاست؟ سیّده عرض کرد که: شوهر من نیکوترین مردان است اینک به اصطیاد<sup>۳</sup> شتافته و بر من با مصاحبت او بس خوب می‌گذرد. با ادب تمام پیش آمده نزول آن حضرت را مستدعی شد. ابراهیم فرمود: مجال فرود شدن ندارم. سیّده گفت: موی سر مبارک را ژولیده و غبارآلود می‌بینم، چه باشد که رخصت غسل و تدهین آن یابم. حضرت خلیل او را اذن داده برفت و سنگی آورده زیر پای آن حضرت گذاشت

۱. تبجیل: بزرگ داشتن.

۲. ابن اثیر این اسم را به صورت: مِقیاض جُرْهُمی (تاریخ کامل، برگردان سیدحسن روحانی. - تهران: اساطیر، ۱۳۷۰، ج ۱/۱۳۸) و می‌خواند به صورت: مصاص بن عمرو جُرْهُمی (تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیا والملوک و الخلفاء، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۰، ج ۱/۱۶۹). نگاشته است.

۳. شکار کردن.



و ابراهیم پای راست را از رکاب بر آورده بر سنگ نهاد و سینه طرف ایمن<sup>۱</sup> سر او را بشست، آنگاه پای راست را در رکاب کرده پای چپ را بر آورد و بر سنگ نهاده جانب ایسر<sup>۲</sup> را نیز سینه بشست. و چون از این مهم فراغت یافت به خانه رفته قدری پنیر بر طبقی نهاده نزد ابراهیم آورد و به هر دو دست آن طبق را نگاه داشته آن حضرت تناول فرمود، و در حین مراجعت با وی گفت که: شوهرت را بگوی که عتبه خانهات را استوار دار.

چون حضرت اسمعیل به خانه آمد و سینه آن قصه باز گفت، اسمعیل فرمود: ای سینه شاد باش که عتبه خانه توئی و پدرم به نگاهداری تو مرا وصیت فرمود.

### وفات اسماعیل علیه السلام

سه هزار و پانصد و چهل و هشت سال

بعد از هبوط آدم علیه السلام بود<sup>۳</sup>

### اولاد اسماعیل

حضرت اسماعیل علیه السلام با خلیل الرحمن به صورت و اندام شباهتی تمام داشت، و صفت وفا از دیگر ملکاتش معروف تر بود، و روزگار خویش را بیشتر وقت به شکار رفتن و نخجیر کردن گذاشتی، و بدین صنعت رغبت داشتی، و در تیر تراشیدن و تیر انداختن عظیم ماهر بودی. روزی رسول الله صلی الله علیه و آله بر جمعی از بنی اسلم می گذشت که در آن وادی به تیر انداختن روز می گذاشتند؛ فرمود: **إِزْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ فَإِنَّهُ عَمَلُ آبَائِكُمْ.**

آن حضرت را دوازده (۱۲) پسر بود که اسامی ایشان به ترتیب ولادت مذکور می شود: اول: **نَبَايُوتُ**؛ دویم: **قَدَارُ**؛ سوم: **أَدْتِيلُ**؛ چهارم: **مَبْسَانُ**؛ پنجم: **مِسْمَاعُ**؛ ششم: **دومه**؛ هفتم: **مَسَا**؛ هشتم: **حدر** که او را حدو نیز گفته اند؛ نهم: **تَيْمَا**؛ دهم:

۱. ایمن: طرف راست. ۲. ایسر: طرف چپ.

۳. برابر ص ۱۳۶ جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی ناسخ التواریخ.

يَطُور؛ يازدهم: نَافِيس؛ دوازدهم: قَيْدُمه<sup>۱</sup>.

### [وفات اسماعیل]

چون حضرت اسماعیل نور محمدی عليه السلام از پیشانی قِدار مشاهده می فرمود او را از میانه اولاد اختیار کرده کتابت عهدنامه مقررّه را نوشته در تابوت سکینه نهاد و بدو سپرد که وضع آن نور پاک را جز در ارحام مطهرات نکند. و اسحق علیه السلام را طلبیده وصیت فرمود که محله<sup>۲</sup> دخترش را که از مادر نیایوت<sup>۳</sup> داشت از برای عیساو<sup>۴</sup> تزویج کند آنگاه دم در کشید و به جهان جاودانی خرامید. جسد مبارکش را در حجر مکه نزدیک مقبره هاجر مدفون ساختند، مدت دعوت آن حضرت چهل (۴۰) سال بود که جمعی از کفار را که از مصر بیرون شده در نواحی یمن وطن داشتند، بدین حنیف دعوت کرده کسش اجابت نمود.

### صفت قِدار

علی الجمله بعد از رحلت اسماعیل قِدار از میان اولاد آن حضرت ممتاز بود، و بدین صفات مخصوص. گویند: صید نیکو کردی و تیر نکو انداختی و آهورا به تک<sup>۴</sup> بگرفتی و بر پشت اسب دلیر و چابک بودی، در بطش<sup>۵</sup> و هیبت معروف، و به شهامت و شجاعت موصوف می بود؛ و نیز از صفات اوست که چندان توانائی داشتی که شبانه روزی با زنان هشتاد (۸۰) نوبت طریق مجامعت گذاشتی.

۱. فرزندان اسماعیل در توراة چنین ضبط شده: نِیایوت، قِدار، اَدِییل، میسام، میسماع، دوماه، مسنا، حدز، تیما، پطور، نافیس، قیدماه. (کتاب مقدس، عهد عتیق، ترجمه فاضل خان همدانی، ولیم گلن. - تهران: اساطیر، ۱۳۷۹. سفر تکوین، فصل بیست و پنجم، آیه ۱۴ - ۱۶).  
و در سیرت رسول الله: نابت، قیدر، اذبل، مبشی، میسمع، ماشی، دما، آذر، طیما، یطور، نیش، قیدما. (سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه؛ با مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی. - تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷. ج ۱، ص ۲۱).

۲. کتاب مقدس: مَحَلَّت (فصل بیست و هشتم: آیه ۹). ۳. همان: عیسو.

۴. تک: دویدن و تند رفتن. ۵. بطش: حمله کردن، سخت گرفتن.

گویند: صد (۱۰۰) زن بگرفت از خاندان اسحق علیه السلام، و هیچ یک حامله نشدند، از این روی سخت رنجیده خاطر بود، و در حل این عقده اهتمام می نمود. روزی برخاسته به مقام قربانگاه پدر آمده هفتصد (۷۰۰) سر قوچ قربان کرد، و گفت: الهی اگر مرا فرزندی عنایت خواهی فرمود، قربانی مرا قبول کن. پس آتشی از آسمان فرود شده قربانهای او را یک یک بر بود، و ملهم شد که قربانی ترا قبول کردیم. آنگاه آسوده شده ساعتی در سایه درختی بخفت، در خواب دید که: وضع نور محمدی جز در زنان عرب نشود، «غاضره» جُرْهُمِیَه را تزویج کن که مقصود حاصل گردد. قدار چون از خواب بیدار شد، در میان بنی جُرْهُم فرستاده غاضره را بیافت و به حباله نکاح درآورد و آن نور مبارک از صُلب قدار در رحم غاضره قرار گرفت.

### سپردن قدار تابوت سکینه را

گویند روزی قدار عزم کرد که سر تابوت سکینه را برگشاید، هاتفی آواز داد که جز انبیاء فتح این باب نکنند، این ودیعت را به کنعان برده تسلیم یعقوب علیه السلام کن. پس قدار از مکه عزیمت کنعان فرمود و غاضره را وصیت نمود که چون هنگام وضع حمل تو رسد، به جِجْر اسماعیل رو که خداوندت پسری عنایت خواهد کرد، و نام او را حمل بگذار.

پس تابوت را برداشته پیاده از مکه مکرمه به سوی کنعان آمد؛ و چون به حوالی کنعان رسید، آوازی از تابوت سکینه گوشزد اولاد ابراهیم گشت که همه از وصول او آگاهی یافتند.

### ولادت حمل

پس یعقوب با اولاد و اقوام به استقبال قدار و تابوت سکینه بیرون شدند، و یعقوب، قدار را در بر گرفته پرسش نمود و او را بشارت داد که دوش غاضره پسری آورده، مرا مشاهده رفت که ملائکه به زیارت او می شتافتند، در حال قدار تابوت را تسلیم کرده بازگشت، همانا حمل متولد شده بود، پس در تربیت او اقدام فرمود، تا

به حدّ رشد و بلوغ رسید، آنگاه دست پسر را گرفته به کوه ابوقبیس آورد و با وی وصیت کرد که وضع نور محمدی را جز در ارحام مطهرات روا نداری، و از آنجا حمل را برداشته به کوه «ثبیر» برد.

### وفات قدار

ناگاه بر ایشان شخصی ظاهر شده بر «قدار» سلام کرد و گفت: ای قدار از کجا می آئی؟ قدار صورت حال معلوم کرد. آن شخص زبان به ستایش قدار گشوده گفت: مرا با تو مشورتی است و پیش آمد که چیزی در گوش وی گوید، او را قبض روح کرد. حمل از این حال در عجب ماند و با آن شخص به غضب گفت که: در حق پدرم چه اندیشیدی؟ در جواب گفت که: نیک نظر کن که پدرت مرده باشد یا زنده است؟ چون حمل باز پس نگریست آن شخص غایب شد. حمل دانست که ملک الموت بوده. جسد پدر را در گوشه ثبیر مدفون ساخته به سرای خویش آمد.

### [حمل]

و بعد از چندی زنی سعیده نام از قبیله جَرْهَمِیّه بگرفت و نبت از وی متولد گشت و ایراد این نام بر وی از این روی بود که وقتی حمل به طرف یمن می رفت و ضجیع<sup>۱</sup> خود سعیده را که حامله بود به همراه می برد، نبت در راه متولد گشت و سعیده در نفاس بمُرد، و در آن هنگام بارانی سخت بیارید که کار بر حمل تنگ شد، پس فرزند را برداشته به زاویه غاری گریخت، و از قضا حمل نیز در آن غار بار بریست و به یاران گذشته پیوست؛ طائفه ای از عرب بدان مقام رسیده کودکی بی پدر و مادر یافتند و گمان کردند که یکساله بود و هنوز چهل (۴۰) روز بیش نداشت، گفتند خداوند باری او را از زمین برویانیده، لاجرم به نبت نامیده شد.

۱. ضجیع: همسر.

## ولادت بنت

و چون به حدّ رشد و بلوغ رسید زنی به حبالة نکاح درآورده، همیسع از وی متولد گشت، و او را از علو همّت بدین نام نامیدند، جنابش بر قبائل اعراب حجاز و «نجد» تا «فسطاط»<sup>۱</sup> استیلا داشت، و نام مادرش حارثه بنت مرار بن زُرْعَة بن حَمِیر بود.

## ولادت همیسع

علی الجملة همیسع بر بیشتر اولاد اسحق نیز فرمانگزار بود و او حبیبه بنت قحطان را به نکاح آورده، آزد از وی به وجود آمد.

## ولادت آزد

و آزد اول کسی است، از اولاد اسمعیل که کتاب آموخت، به بیست و چهار (۲۴) زبان سخن گفتی و به بیست و چهار (۲۴) خط نگارش کردی، ضجیع او سلمی باشد، و او بنت الحارث بن مالک است که آدد از وی متولد گشت.

## ولادت آدد

و او را از این روی آدد گفتندی که آواز او را از دوازده (۱۲) میل راه شنیدندی، و او پس از رشد و بلوغ بلها که از اولاد یعرب بن قحطان بود به زنی آورد، و او مادر عدنان است و ذکر عدنان در جای خود خواهد آمد<sup>۲</sup>.

۱. فسطاط اول شهر اسلام در ناحیه مصر می باشد. بین قاهره و مصر قدیم واقع است، اکنون «امبابه» نامیده می شود، عمرو بن عاص آن را بنا نمود.

۲. اکثر مورخان را در بیان سلسله نسب پیامبر (ص) از اسماعیل تا عدنان اختلاف است، در سیرت رسول الله مدار نسب مصطفی (ص) بعد از اسماعیل بر ناپت است که پسر بزرگتر ←

### بت پرستیدن اولاد اسماعیل علیه السلام

علی الجملة اولاد اسماعیل چنان بسیار شدند که زمین مکه احتمال گنجایش ایشان نداشت، لاجرم گروه گروه از آن زمین مبارک بیرون شده در اطراف دیار عرب توطن کردند، و هر قبیله که خارج می شدند، سنگی شبیه به حجرالاسود، از احجار مکه برداشته با خود می بردند و آن را در محلی خاص می گذاشتند، و چون خانه مکه اش طواف می کردند. این کار اندک اندک به پرستش اصنام و اوثنان منجر شد، و آئین بت پرستیدن در میان اولاد اسماعیل بادید آمد.

### بتهای مشهور

و همچنین در قبیله جُرْهُمِیّه مرد و زنی که آساف و نائله نام داشتند، وقتی در خانه مکه مرتکب زنا شدند، و منتقم حقیقی ایشان را به صورت سنگ مسخ فرمود، و مردم برای عبرت ناظرین آساف را بر سر کوه صفا و نائله را در قلّه مروه منصوب داشتند، و چون زمانی بر این برگذشت، عمرو بن لُحَیّ خزاعی مردم را به عبادت

→ اسماعیل بود و بعد از نابت بر یَشْجُب و یَشْجُب پسر نابت بود و بعد از یَشْجُب بر یَعْرُب است و یَعْرُب پسر یَشْجُب است و بعد از یَعْرُب بر تَیْرُح است و تَیْرُح پسر تَعْرُب بود و بعد از تَیْرُح بر ناحور است و بعد از ناحور بر مَقْوَم و مَقْوَم پسر ناحور است و بعد از مَقْوَم بر اَدَد است و بعد از اَدَد بر عدنان بود و عدنان پسر اَدَد بوده است (سیرت رسول الله، ۲۲/۱، ۲۳)، یعقوبی مدار سلسله نسب پیامبر (ص) را بدین گونه می آورد که بعد از اسماعیل: نابت، پس بعد از نابت، امین و آنگاه یَشْجُب بن امین، سپس همیسع، پس اَدَد امر کعبه را در دست داشتند ... پس عَدْنان بن اَدَد و آنگاه مَعَد بن عدنان امور کعبه را بدست گرفتند. (تاریخ یعقوبی، ۲۷۸/۱) اما خرگوشی به روایت در سلسله نسب پیامبر نگاشته و آنگاه گوید: و روایت کرده اند که رسول علیه السلام نسب خویش تا ابراهیم خلیل صلوات الله باز برد و پس از ابراهیم هیچ نسبی نگفت و گفت کذب النسابون. دروغ گفتند نسب کنندگان. پس آنچه ثابت است از رسول علیه السلام این است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصَیّ بن کِلَاب بن مُرّة بن کَعْب بن لُویّ بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خَزَیْمَة بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اَدَد بن الهمیسع بن سلانان بن نبت بن جمیل بن اسماعیل بن ابراهیم صلوات الله علیهم اجمعین (شرف النبی، تصنیف ابوسعید واعظ خرگوشی، ترجمه نجم الدین محمود راوندی، تصحیح و تحشیه محمد روشن. - تهران: بابک، ۱۳۶۱، ص ۱۸۷).

آساف و نائله دعوت نمود، و گروهی اجابت کردند.  
 و همچنان «هبل» را از شام آورده بر سر کوهی نصب کرد و قریش به عبادت آن  
 قیام نمودند، چنانکه در جای خود مرقوم افتد.  
 و برخی دیگر منات را قبله حاجات دانستند و بتخانه‌ای برای آن در کنار دریا  
 برآوردند، و انصار در زمان جاهلیت عبادت منات می‌کردند.  
 و بعضی برای عزی در نخله بتکده‌ای آراستند و گروهی از بنی خزاعه و قریش  
 چون خانه مگه‌اش محل حصول حوائج دانستند و قبيله ثقیف، لات را سزای  
 پرستش یافتند، و به عبادت وی شتافتند<sup>۱</sup> و این قاعده مستمر بود تا زمان بعثت  
 رسول ﷺ.

۱. اعراب بت را صنم می‌نامیدند و هر صنمی متولی خاصی داشت به نام سدون که قربانی  
 کردن برای صنم توسط او صورت می‌گرفت و وی خون قربانی را به صنم می‌پاشید و این  
 منصب اغلب موروثی بود. صنم از جنس خاصی نبود، بعضی از سنگ بودند همچون هبل و  
 اساف و نائله که قریش آنان را می‌پرستیدند و بعضی چون لات از چوب بود که بنی ثقیف در  
 طایف به پرستش آن می‌پرداختند سنگهایی نیز که از حیث شکل یا رنگ یا بزرگی  
 خصوصیتی داشت مورد پرستش قرار می‌گرفت و آنها را نصب می‌نامیدند و این کلمه نیز در  
 قرآن آمده است. اعراب همگی یک بت را نمی‌پرستیدند بلکه هر قوم و قبيله‌ای بتی خاص  
 داشت و به پرستش بت خاص خود می‌پرداختند؛ بنی ربیعه به پرستش «رضاء» مشغول  
 بودند و نام بت‌های دیگر اقوام به شرح ذیل بود: ذوالخلصه از آن دؤس و خثعم؛ ذوالکعبات  
 از آن بکر و تغلب؛ رثام از آن قوم جمیر در صنعا، سواع متعلق به قوم هذیل بود، ضممار را  
 بنی سلیم پرستش می‌کردند، عزی تعلق به بنی کنانه داشت و عمیانس را قوم خوّلان پرستش  
 می‌کرد، فلس از آن قوم طی در جانب یمن، منات تعلق به اوس و خزرج در مدینه داشت و  
 نسر را قوم ذوالکلاع پرستش می‌کرد، و دّ از آن قوم قضاعه بود و یعوق به قوم خیوان تعلق  
 داشت و قوم لحي به پرستش یعوث، اشتغال داشتند و بتان دیگری چون طاغیه و ذوالکفین  
 به دیگر اقوام اختصاص داشت. (سیرت رسول الله، ۱/۱۰۲ - ۱۰۷)، و به نوشته یعقوبی: بر  
 کوه صفا بتی بود به نام مجاورالرع و بر کوه مروه بتی دیگر با نام مطعم الطیر، بت طایفه کلب  
 بن و بره و چند طایفه از قضاعه «ودّ» بود، قبيله‌های حمیر و حمدان بت نسر را در صنعا  
 نصب کرده بود و برای کنانه سواع و برای غطفان، عزی و برای هند و بجيله و خثعم  
 ذوالخلصه و برای قبيله طی «فلس»، و برای ربیعه و ایاد «ذوالکعبات» و برای ثقیف «لات» در  
 طائف نصب گشته بود برای اوس و خزرج «منات» در فدک و برای دوس بتی بود به نام  
 ذوالکفین و بنی بکر بن کنانه را بتی به نام «سعد» و قومی از عذره بتی به نام «شمس» داشتند  
 و آزد را بتی بود به نام «رثام» (تاریخ یعقوبی / تألیف احمد بن ابی یعقوب «ابن واصع یعقوبی  
 ترجمه محمد ابراهیم آیتی. - تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ۱/۳۳۲).

## ظهور عدنان چهار هزار و هشتصد و بیست و یک سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود<sup>۱</sup>

عدنان پسر ادد است، ذکر نسب شریف او را تا ادد در خاتمه قصه اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام مرقوم داشتیم و نام مادر او بلهاست که نسب با یَعْرَب بن قحطان رساند. آثار رشد و شهامت و فروغ بسالت و نبالت در ایام کودکی از جبین مبارکش مطالعه می شد و کاهنان عهد و منجمین ایام باز می گفتند که از نسل وی شخصی بادید آید که جن و انس را در چنبر طاعت فرو گیرد، و از این روی جنابش را دشمنان فراوان بود چنانکه وقتی در بیابان شام هشتاد (۸۰) تن سوار دلیر او را تنها یافتند و به قصد وی شتافتند. عدنان اسب برانگیخت و با آن جمله پیکار کرد چندان که اسبش کشته شد و همچنان پیاده با آن جماعت به طعن و ضرب مشغول بود تا خود را به دامان کوهی کشید و اعادی از دنبال وی همی حمله بردند و اسب می تاختند ناگاه دستی از کوه بدر شده، گریبان عدنان را بگرفت و بر تیغ کوه کشید و بانگی مهیب از قلّه کوه به زیر آمد که دشمنان عدنان از بیم جان بدادند و این نیز از معجزات پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله بود.

علی الجملة عدنان چون به حد رشد و تمیز رسید مهتر عرب و سید سلسله و قبله قبيله آمد چنانکه ساکنین بَطْحَا و سِکَانَ یَثْرِب و قبایل بَرِّ حِکْم او را مطیع و منقاد بودند. چون بختنصر - که ذکر حالش مرقوم شد - از فتح بیت المقدس بپرداخت تسخیر بلاد و اقوام عرب را تصمیم داد، و عدنان چون از عزیمت وی آگهی یافت، کس فرستاده در بنی قحطان بن عابر و بنی جُرْهُم بن یقطان چندان که

۱. برابر ص ۳۱۹ جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی ناسخ التواریخ.



مرد جنگی بود طلب فرمود. و این قبایل که در مکه معظمه سکونت داشتند و ذکر نسب ایشان را از این پیش باز نموده‌ایم.

مع القصة سپاهی بزرگ از این دو قبیله به نزد عدنان حاضر شدند و از دیگر قبایل عرب گروهی بی عدد نیز گرد آمدند، پس لشکری بزرگ برآراست و در برابر بختنصر صف راست کرد و جنگ در انداخت. بعد از کشش و کوشش بسیار چیرگی و غلبه با سپاه کلدانیون افتاد و لشکر عرب هزیمت شدند و خلقی کثیر عرضه تیغ و تیر آمدند. عدنان به سلامت از میدان بدر رفت و در نواحی شام آرام گزیده بار دیگر به تجهیز لشکر پرداخت و پراکنندگان سپاه را گردآوری کرده امیدوار ساخت و با بختنصر کرت دیگر جنگ در انداخت و لشکریان وی چون شیر زخم خورده بخروشیدند و چندان که توانستند بکوشیدند.

هم در این کرت ظفر با بخت نصر بود و چندان از مردم عرب بکشت که مجال اقامت برای عدنان و مردان او نماند. لاجرم هر تن به طرفی گریخت و عدنان با فرزندان خود به سوی یمن شد و آن مامن را وطن فرمود و در آنجا بود تا رخت به سرای دیگر برد.

### اولاد عدنان

مع القصة عدنان را ده پسر بود<sup>۱</sup>: اول مُعَدُّ؛ دویم عَکَّ؛ سیم رَبِّ؛ چهارم ضحاک؛ پنجم مذهب؛ ششم عدن که شهر عدن که در ساحل بحر یمن واقع است منسوب بدوست؛ هفتم نعمان؛ هشتم اَبی؛ نهم آدُّ؛ دهم غنی. اما عَکَّ بن عَدْنان دختر اشعر بن نبت بن آدُّ بن زید بن مِهْسَع بن عمرو بن عَرِیب بن یَشْجُب بن زید بن کهلان بن سبا را به زنی بگرفت و به این خویشاوندی در میان قبیله اشعریون بماند تا بمرد. و دیگر اولاد عدنان در یمن بزیستند تا پدر ایشان از جهان رخت بیست و عدنان

۱. سیرت رسول الله: و عدنان را دو پسر بود یکی نام مَعَدُّ و یکی عَکَّ (۲۳/۱). ابن اثیر فرزندان عدنان را این گونه می نویسد: ریث همان عک یا عَکَّ بن ریث، عدن بن عدنان، اَبی بن عدنان، ضحاک و غنی و معد که به هنگام حمله بخت نصر، ارمیا و برخیا او را برداشتند و به حران بردند ... (تاریخ کامل، ۸۴۱/۲).

از اجداد بزرگوار پیغمبر آخر زمان است؛ و در نسب شریف آن حضرت تا عدنان هیچ اختلاف نیست کما قال رسول الله ﷺ كَذِبَ النَّسَابُونَ مِنْ عَلا مَا فَوْقَ عَدْنَانَ.

### [مُعَدَّ]

علی الجمله چون عدنان از جهان رفت آن نور روشن که از جبین مبارک او درخشان بود از طلعت فرزند او مُعَدَّ<sup>۱</sup> طالع شد و این نور همیون بر وجود پیغمبر آخر زمان دلیلی واضح بود که از صُلبی به صُلبی می شد. چون آن نور پاک به مُعَدَّ انتقال یافت و بختنصر نیز از جهان شده بود و مردم از شرّ او ایمنی یافته بودند ارمیا و باروخ علیهما السلام کس به طلب مُعَدَّ فرستادند و جنابش را در میان قبایل عرب آوردند.

اما مُعَدَّ بن عدنان را کنیت شریف ابوقضاعه بود. جمالی دلکش و بازوئی توانا داشت. بعد از فوت عدنان از حیطه یمن به بلده نَجْران آمد که هم از نواحی یمن بود؛ و در نَجْران با افعی جُرْهُمِی که در علم کهانت مهارتی تمام داشت روزگاری از در صدق و صفا بود و با هم به مصادقت و مصافحات می زیستند و درگاه افعی نیز در نجران مطاف اعظام و اشراف بود آنگاه که ارمیا و باروخ علیهما السلام مُعَدَّ را طلب داشتند، افعی را وداع کرده به میان عرب آمد و سالار سلسله گشت و از وی چهار پسر بادید آمد. اول قُضَاعَه؛ دویم نِزار؛ سیم قُنُص؛ چهارم ایاد<sup>۲</sup>. و نُعمان مُنْذِر که ذکر حالش خواهد شد از اولاد قُنُص بن مُعَدَّ بود.

علی الجمله پسران مُعَدَّ بسیار شجاع و دلیر بودند چنانکه گاهی لشکری فراهم کرده بر سر بنی اسرائیل تاختن می بردند و از آن جماعت مرد و مال، اسیر و دستگیر می ساختند و جنگهای سخت با ایشان می افکندند و بیشتر وقت قرین فتح و نصرت

۱. معَدَّ: به ضم میم و فتح عین و دال مهمله مشدد است و این لغت جامد است. برخی منابع به صورت مَعَدَّ نویسند.

۲. به روایت طبقات: مُعَدَّ بن عدنان دارای پسری به نام نِزار شد که نبوت و خلافت و ثروت در او و اعقابش قرار گرفت و هم چنین قُنُص، قُنَاصَة، سِنَام، عُرْف، عَوْف، شُک، جِیدان، جِیدَة، عُبَید الرِّمَاح، جُنَید، جناد، قُحْم و آیاد برای او متولد شدند. (طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. - تهران: نشر نو، ۱۳۶۰، ۴۹/۱).

بودند، تا کار بر آل یهودا تنگ شد و خدمت ارمیا و غرریا و دیگر پیغمبران خود رسیده استدعا کردند که انبیای بزرگوار در حق اولاد مُعَدَّ دعای بد کنند و ایشان را از روی زمین براندازند. چون پیغمبران خدای خواستند بدین مهم اقدام نمایند خطاب از پیشگاه قدس رسید که لب فرو بندید همانا از پشت مُعَدَّ شخصی به ظهور خواهد رسید که ما این جهان را برای او پدیدار کرده‌ایم پس انبیا علیهم السّلام لب بیستند.

### [نزار]

مع القصة چون مُعَدَّ از جهان برفت آن نور روشن از جبین فرزندش نزار طالع گشت و نزار بن مُعَدَّ رئیس قوم و زعیم قبیله گشت و نام مادری مُعَاذَه بنت جوش بن عَدِی<sup>۱</sup> است که نسب به قبیله جُرْهُم رساند و کنیت شریفش ابوریعه است. آنگاه که نزار از مادر متولد شد و از بارقه آن نور شریف که در جبین داشت معلوم بود که پیغمبر آخر زمان از نسل وی است، مُعَدَّ هزار (۱۰۰۰) شتر در راه خدا قربانی کرد. مردم با او گفتند که: مال خود را تزییع نمودی و اسراف فرمودی! مُعَدَّ در جواب گفت که: والله هنوز اندک می شمارم. و چون نزار لفظاً به معنی اندک است آن طفل به نزار نامیده شد.

و چون به حد رشد رسید و بعد از پدر در عرب مهتر گشت چهار پسر از وی پدیدار گشت: اول: ربیعه، دوم: اَنمار، سوم: مُضَر، چهارم: ایاد. اما از انمار دو قبیله بادید آمدند: اول: خَثْعَم، دوم: بَجِیلَه و جریر بن عبدالله بَجِلی که از اصحاب پیغمبر است نسب به این قبیله رساند. و این دو طایفه به یمن شدند و به اهل یمن مختلط آمدند و هم ایاد قبیله معروفی است که به ایاد بن نزار منسوب است و قَس بن ساعده الایادی که از حکمای عرب است - چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور شود - هم از این قبیله است. و از ربیعه و مُضَر نیز قبایل بسیار پدید شدند چنانکه یک نیمه عرب نسب بدیشان می برند. و در فضیلت این دو تن همی بس است که رسول ﷺ فرمود: «لا تسبوا مُضَرَ وَ رَبِیْعَةَ فَإِنَّهُمْ مُسْلِمَان» و از این بیشتر در نام و

۱. تاریخ کامل: مُعَاذَه دختر جَوْشَم بن جُلْهَمَه بن عمرو بن جُرْهُم (۲/۸۴۱).

نسب قبایل قلم زدن از قانون این کتاب مبارک بیرون است.

### [مُضِر]

علی الجمله از میان فرزندان نِزار، مُضِر بود که در سلک اجداد پیغمبر ﷺ محسوب است. و آنگاه که نِزار را اجل محتوم نزدیک شد از میان بادیه با فرزندان به مکه متبرکه آمد و حالش چون از صحت بگشت فرزندان را طلبیده پیش نشاند و اموال خویش را بر ایشان قسمت فرمود. از جمله خیمه‌ای که از ادیم سرخ بود و مقداری از زر سرخ و چیزهای دیگر که مانده آن بود و رنگ حمری داشت به مُضِر تفویض فرمود و از این روی او را «مُضِر الحمر» نامیدند و اسبی سیاه و خیمه سیاه و هر چه بدان مانده بود به ربیعه عطا کرد و او را «ربیعة الفرس» خواندند و گوسفندان را با خادمی پیر و بعضی از اشیای دیگر به ایاد گذاشت و فرشی از ادیم سیاه و برخی دیگر از آلات و ادات مجلس بهره آنمار داشت. و فرمود چون من از جهان شدم بقایای متروکات مرا هم بدین گونه قسمت کنید و خاطر یکدیگر رنجه مسازید و اگر در میان شما سخنی واقع شود که حاکی لازم افتد از اینجا به نَجْران سفر کنید به نزد افعی جُرْهُمی که با مُعَدّ پدر من دیرینه آشناست و مردی کاهن و دانا بود و نگذارد کار شما به خشونت انجامد و رفع سخن کند.

### قصه اولاد نزار و کهانت ایشان

چون نزار رخت از جهان بریست و در میان فرزندان او در بخش کردن اموال کار به قیل و قال انجامید ناچار هر چهار بار سفر بستند و از مکه متبرکه بیرون شده عزیمت به نَجْران فرمودند. در راه شترسواری با ایشان باز خورد، با وی گفتند: از کجا می‌رسی؟ گفت: شتری یاوه نموده و ضایع کرده‌ام می‌روم تا گمشده خویش را بیابم. مُضِر گفت: شتر ترا چشم راست کور بود؟ گفت: بلی. ربیعه گفت که: از دست راست شل بود؟ گفت: بلی. ایاد گفت: آن شتر دم بریده داشت؟ گفت: بلی. آنمار گفت: رمنده و حرون بود؟ گفت: بلی. دیگر باره مُضِر به سخن آمد و فرمود یک تنگ بار آن

شتر روغن است و آن دیگر شهد. و ربیعه گفت: بر سر بار آن شتر زنی سوار است، و آیاد گفت: آن زن آبستن است؛ و آنمار گفت: آن شتر یک دندان شکسته دارد. آن مرد این جمله را نیز گفت: به صدق بود. با وی گفتند: هم از این راه بشتاب که آن را خواهی یافت. مرد شترسوار به فرموده ایشان لختی برفت و از شتر گم شده اثری ندید هم به تعجیل مراجعت کرده به خدمت مضر و برادران پیوست و گفت: همانا از شتر من جز شما را خبر نباشد. ایشان سوگند یاد کردند که ما اصلاً شتر ترا ندیده ایم. آن مرد گفت: هرگز این سخن را از شما نخواهم پذیرفت.

چون یک تن بود و نیروی مجادله با ایشان نداشت همراه آن جماعت به نجران آمد و مضر و برادرانش به خانه افعی جرهمی فرود شدند. افعی به خدمت ایشان پیوسته از زحمت سفر و مشقت راه بازپرسی به سزا فرمود. هم از گرد راه مرد شترسوار پرسید و در خدمت افعی معروض داشت که امروز در نجران رئیس دودمان بنی جرهم توئی، نخست داد من بده، آنگاه به رسوم مهمان‌نوازی پرداز. و قصه شتر گمشده و سخنان فرزندان نزار را باز گفت.

مضر و برادرانش با او سوگند یاد کردند که ما هرگز شتر این مرد را ندیده ایم. افعی گفت: پس این نشان از کجا دانستید که با وی بیان کردید؟

مضر گفت: من از آن دانستم که شتر او چشم راست کور دارد که همه راه از طرف چپ چریده بود و هر گیاه که بر سوی راست بود آفت نداشت، و چون بر یک جانب موران گرد بودند و بر جانب دیگر مگسان گمان بردم که بر یک سوی روغن حمل دارد و دیگر سوی شهد. چه مور و مگس را با روغن و انگبین کار است.

و ربیعه گفت: من از آن گفتم دست آن شتر شل است که اثر کشیدن دست آن را بر زمین یافتم، و از آن فهم کردم زنی بر پشت آن سوار است چه در جایی نشان پائی یافتم کفی از خاک آن قدم برداشته ببوئیدم در حال میل خاطر من به سوی زنان شد. آیاد گفت: من از آن دانستم آن شتر دم بریده بود چه شتران را عادت آن باشد که هنگام سرگین انداختن دم بجنبانند و مدفوع خود را پراکنده سازند و سرگین شتر در یک جای جمع به زیر آمده بود. و از آن گفتم، آن زن که بر آن سوار است آبستن است که هنگام برخاستن از آنجا که پیاده شده بود و هر دو کف دست خود بر زمین نهاده بود از اثر کفهای او دانستم گرانبار است.

انمار گفت: رمندگی آن شتر از آن معلوم بود که علف انبوه را همه جا به حال خود گذاشته بر گیاه اندک چریده بود، و شکستگی دندان آن را بدان معلوم کردم که در هر دسته گیاه که دهان آلوده بود به اندازه یک دندان گیاه سالم داشت.

چون افعی این سخنان را بشنید از حدت فهم و فراست ایشان در عجب ماند و مرد شترسوار را از پی کار خود راند و آن جماعت را تعظیم و تکریم فراوان نموده در حجره خاص بنشانند و شامگاه نزل مهنا مهنا کرده به خدمت ایشان فرستاد و خود به نهانی از پس در بایستاد تا مقالات اولاد نزار را اصغا فرماید و خیالات ایشان را باز داند، ناگاه چون اولاد نزار هر یک جامی از خمر بکشیدند، ایاد گفت: انگور این شراب در گور مردگان نشو و نما یافته و چون دست با کباب بردند، مضر گفت: گوشت این بزغاله از شیر سگ پرورده باشد. ربیعه گفت: افعی اگرچه نسب خود را با جرهم پیوندد اما از مطبخی زادگان است. انمار گفت: در هر حال کار ما را به راستی خواهد گذاشت و قسمت اموال بر ما نیکو خواهد کرد.

افعی چون این سخنان بشنید روزگار بر وی دگرگون گشت و بدانست سخنان ایشان جز به راستی مقرون نیست. نخست نزد مادر آمد و او را با تیغ حدید تهدید فرمود و حقیقت حال معلوم کرد، آنگاه به شرابدار گفت که: این خمر از کجا آوردی؟ وی نیز از تاکستان آن که در گورستان بود نشانی بگفت، و چون از کباب پرسید هم گفتند آن بز که این بزغاله بزاد، در چنگال گرگ فتاد و این بزغاله با شیر ماده سگی توانا گشت.

پس به تعجیل نزدیک مهمانان آمد و گفت: باز گوئید تا این رازها چگونه بر شما معلوم شد.

ایاد گفت: از خوردن خمر همه سرور و حبور خیزد و ما را از نوشیدن این شراب جز اندوه و مکروه حاصلی نبود، دانستم که تاک آن از گورستان دمیده.

مضر گفت: در خوردن این کباب ما همه مانند سگان لقمه از هم می ربودیم و به غضب و غلظت در هم می نگرستیم و چون نیک نظر کردم استخوان پهلوی آن بزغاله با سگان شباهت تمام داشت، دانستیم که با شیر سگ پرورده باشد.

ربیعه شرمگین سر به زیر افکند و گفت: از آنگاه که ما بدین حضرت آمده ایم، سخنان افعی همه از آب و نان بوده و گاه گاه نیز از پس در استراق سمع فرموده

معلوم شد که بزرگزادگان بدین دو صفت انباز نشوند بلکه این کار بی پدران و مطبخی زادگان است.

افعی در ضجرت و حیرت فرو ماند و اموال ایشان را به راستی چنانکه انمار از فطانت وی دریافته بود قسمت فرمود، ایشان را مقضی المرام با وطن باز فرستاد و همه با هم نیک بزیستند.

اما مَضر بن نزار سید سلسله بود و اقوام عرب او را مطیع و منقاد بودند و همواره در ترویج دین حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام روز می گذاشت و مردم را به راه راست می داشت و چون عنلکه را به زنی بگرفت که هم نسب با عدنان بن اَدَد می رساند از وی دو پسر آورد. نخست الیاس که از اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله است، دوم غیلان که هم از او قبایل بسیار بادید آمد<sup>۱</sup>. و مَضر وقتی فرزندان خویش را پیش خواسته بدین کلمات نصیحت فرمود و روی سخن با الیاس داشت و گفت «مَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصِدْ نَدَامَةً وَ خَيْرُ الْبِرِّ مَا أَعْجَلَهُ فَأَحْمِلْ نَفْسَكَ عَلَى مَكْرُوهِهَا فِيمَا أَصْلَحَهَا وَ أَصْرِفْهَا عَنْ مَطْلُوبِهَا فِيمَا أَفْسَدَهَا» و گویند اول کس که آهنگ حُدی را برای شتران خواندن فرمود مَضر بود<sup>۲</sup>.

### [الیاس]

اما الیاس بن مضر بعد از پدر در میان قبایل بزرگی یافت چنانکه او را سید العشیره لقب دادند و امور قبایل و مهمات ایشان به صلاح و صواب دید الیاس فیصل

۱. ابن اثیر گوید: مادر الیاس، رباب دختر جندة بن معد بود و مادر عیلان - به جای غیلان -، خندف نام داشت و نام عیلان، النَّاس بود و از این جهت که اسبی به نام عیلان داشت او را بدان نام خواندند (تاریخ کامل، ۲/۸۲۷).

۲. همو گوید: مَضر نخستین کس بود که برای شتران سرود خواند، انگیزه این کار چنان بود که او از شتر فرو افتاد و دستش بشکست. پیوسته می گفت: آی دستم آی دستم؛ دستم شکست. شتران از چراگاه به سوی او خرامیدند، چون بهبود یافت و سوار بر شتر شد، برای آن سرود خواند. او یکی از خوش آوازترین مردم روزگار خود بود. همو اضافه می کند که: برخی گویند: نه چنین بود بلکه دست برده ای از بردگان او شکست که فریادی آهنگ دار کشید و شتران بر گرد او فراهم آمدند. مَضر سرود روی آن گذاشت و بر آن بیفزود.

می یافت و تا آن روز که نور نبوی از پشت او انتقال نیافته بود گاهی از صُلب خویش زمزمه تسبیح شنیدی.

علی الجمله الیاس، لیلی دختر حلوان بن عمران بن الحاف بن قُضاعه یمنی را به حبالة نکاح در آورده از وی سه پسر بادید آورده اول: عَمْرُو، دویم: عامر، سیم: عمیرا. و چون پسران وی به حد رشد رسیدند روزی عمرو و عامر با مادر خود لیلی به صحرا در رفتند، ناگاه خرگوشی از سر راه بجنبید و به یک سوی گریخت و شتران از خرگوش بر میدند. عَمْرُو و عامر از دنبال آن تاختن کردند. عَمْرُو نخست آن را بیافت و عامر برسید و خرگوش را صید کرده کباب ساخت. لیلی را از این حال سروری و عجبی روی داد، پس به تعجیل به نزدیک الیاس آمد و چون رفتاری به تبختر داشت، الیاس با زن گفت «مَا لَکِ اَیْنٌ تُخَنِّدِیْنَ» چه خندفه آن را گویند که در رفتاری به تبختر و جلالت باشد. لیلی گفت: همیشه بر اثر شما به کبر و کبریا قدم زدم، از این روی الیاس او را خَنِّدَف<sup>۱</sup> نامید و آن قبایل که با الیاس نسب می بردند بنی خَنِّدَف لقب یافتند. و از این روی که عَمْرُو آن خرگوش را بیافته بود الیاس او را مُدْرِکَه لقب داد و چون عامر صید آن کرد و کباب ساخت طابِخَه نامیده شد و چون عمیرا در این واقعه سر در لحاف داشت و طریق خدمتی نه پیمود به قَمَعَه ملقب شد اما پیغمبر ﷺ از نسل مُدْرِکَه بود.

## شرح حال بت پرستی

### اولاد اسمعیل علیه السلام

علی الجمله فرزندان الیاس اولاد بسیار آوردند و در میان ایشان رسم بت پرستیدن عظیم اشتهار داشت چنانکه عَمْرُو بن لُحَی بن قَمَعَه که پدر خُزاعه است وقتی از مکه متبرکه به ارض مَآرَب شد و در آنجا گروهی از بت پرستان دید و آن صفت را ستوده دانست و از آن جماعت صنمی بخواست تا به خانه خویش آرد و آن را پرستش کند، آن جماعت بتی با او دادند و آن را گرفته به زمین بَطْحَا آورد و

۱. خندف به فتح خاء و سکون نون و فتح دال.



«هَبِل» نام گذاشت و مردم را به پرستش آن باز داشت. وی اول کس است از اولاد اسمعیل علیه السلام که کیش بت پرستیدن گرفت و از پس او هُدَیل بن مُدْرِکَه در میان بت پرستان شد و صنمی گرفته آن را «سُواع» نام نهاد و به میان قبایل عرب آورد و کلب بن دبره که با قُضاعه نسب داشت هم به طلب رفت و بتی گرفته آن را «وَدَّ» نامید و مردم را به پرستش آن دعوت نمود. و مردم طی و مذبح بت خود را «یَعُوْث» نامیدند و عبادت آن را اختیار کردند. و مردم هَمْدان که نسب به کهلان رسانند و در نواحی یمن ساکن باشند صنم خود را «یَعُوْق» نامیدند و سَمِیْع بن ناکور بن عمر بن یعفر بن ذوالکلاع الاکبر هو یزید بن نعمان که در نواحی یمن وطن داشت و همواره در جمع آوری قبایل مشغول بود و او را ازین روی ذوالکلاع الاصغر می نامیدند چنانکه بیشتر قبایل و آل حِمَیر بدو گرد آمدند صنم خویشان را «نَسْر» نام نهاد و مردم را به عبادت آن ترغیب نمود. و قبیله خولان بن حارث بن قُضاعه عم «انس» را گرفتند و فرزندان ملک کان بن کنانه بن خزیمه بن مُدْرِکَه بن الیاس سنگی بسیار طویل در بیابان نهادند و آن را «سعد» لقب دادند و به نیایش و ستایش آن قیام فرمودند و «اساف» و «نایله» را در موضع زمزم وضع کردند چنانکه در خاتمه قصه اسمعیل علیه السلام مرقوم افتاد. و بنی ثقیف در طایف «لات» را برگزیدند و اَوْس و خَزْرَج در یثرب طاعت «منات» کردند و همچنان قبایل دوس و خَثْعَم و بَجِیْلَه «ذوالخلصه» را داشتند و مردم جبل طی «قُلَس» را برافراشتند و بنی ربیع که نسب با تمیم رسانند بتی به دست کرده و بتخانه برای او بساختند و آن بتکده را «رضا» نامیدند.

همچنان هر قبیله بتی گرفتند و بت پرستیدن آغازیدند تا آنگاه که دولت اسلام قوی شد و پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله ایشان را از چنان کردار زشت باز داشت چنانکه خدا می فرماید و لَا تَدْرُنَّ وِدَّآ و لَا سُوعَا و لَا یَعُوْثَ و یَعُوْقَ و نَسْرًا و قَدْ اَضَلُّوا کَثِیْرًا و هرگاه آن مردم به سفر رفتندی نخست در بر اصنام شده برای میمنت مسح کردند و چون باز آمدندی نخست مسح آن را واجب شمردندی و از آن پس چشم به دیدار اهل بیت خویش گشودندی.

۱. سوره نوح، ۲۳ و ۲۴: و رها نکنید وَدَّ و سُوعَا و یَعُوْثَ و یَعُوْقَ و نَسْرًا، بسیاری را گمراه کردند.

## [مُدْرِكَة]

اما مدرکه بن الیاس چنانکه مذکور شد نامش عمرو است و لقبش مدرکه و کنیتش ابوالهذیل و سلمی بنت اسد بن ربیعه بن نزار بن مُعَدَّ۱ را به زنی بگرفت و از وی دو فرزند آورد یکی خُزَیْمَه و دیگری هُذَیْل و از هُذَیْل قبایل بسیار بادید آمدند و پیغمبر ﷺ از نسل خُزَیْمَه به ظهور آمد.

## [خُزَیْمَه]

اما خُزَیْمَه بن مُدْرِكَة بعد از پدر حکومت قبایل عرب داشت و او را سه پسر بود اول: کِنَانَه، دوم هون، سوم: اَسَدُ۲ و مادر کِنَانَه، عوانه دختر سعد بن قیس بن غیلان بن مُضَر بود۳ و از ایشان قبایل بسیار به ظهور آمد چنانکه بنی اسد و بنی کِنَانَه مشهورند و پیغمبر ﷺ از نسل کِنَانَه بود.

## [کِنَانَه]

اما کِنَانَه بن خُزَیْمَه کنیتش ابونصر است. چون رئیس قبایل عرب گشت در خواب به او نمودند که برّه بنت مُرّ بن اَدّ بن طابخه بن الیاس بن مُضَر را به زنی بگیر که از بطن وی باید فرزندی یگانه به جهان آید. کِنَانَه هم بدان خواب تنبیه یافته برّه را خواستاری نمود و به خانه آورده با وی هم‌بستر شد و از وی سه پسر آورد. اول: نَضْر، دوم: مالک، سوم: مِلْکَان. و همچنان هاله دختر شوید ابن الغطریف را که از قبیله اَزْد بود به حباله نکاح درآورد و از وی پسری متولد شد و او را عبدمناف۴ نام

۱. ابن اثیر: سلمی دختر اَسْلَم بن حاف بن قضاعه بود و برخی گویند: سلمی دختر اسد بن ربیعه بود (تاریخ کامل، ۲/۸۳۶).

۲. از او چهار پسر بادید آمد و چهارمی: اَسَدَه نام داشت.

۳. تاریخ کامل: برخی گویند مادرش هند دختر عمرو بن قیس بود (۲/۸۳۶).

۴. تاریخ کامل: عبدمناف و مادر او را فکیهه یا ذفراد دختر هنی بن بلی بن عمرو خاف بن قضاعه می‌نویسد (۲/۸۳۵).

گذاشت. و از جمله این پسران نَضْر در سلک اجداد پیغمبر ﷺ بود و قریش لقب نَضْر است چنانکه در جای خود گفته شود که چگونه این نام بر وی افتاد و شرح اولادش تا ظهور پیغمبر ﷺ نیز مسطور خواهد گشت انشاءالله تعالی.

## ظهور قریش پنجهزار و دویست و هشتاد و دو سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود<sup>۱</sup>

### [نَضْر]

از این پیش پدران پیغمبر آخرالزمان را صلی الله علیه و آله تا کِنَانَةَ بن خُزَیمه مرقوم داشتیم و کِنانه را پسری بود که نَضْر نام داشت و به قریش ملقب گشت. و در سبب این لقب با وی مورخین را چند سخن است.

نخست آنکه: قریش نام دابه‌ای است که بزرگترین جانوران دریاست، و چون نَضْر بزرگتر از مردم قبیله بود چنین لقب یافت.

دیگر آنکه: قریش مشتق از تَقْرُش است و تَقْرُش به معنی کسب و تجارت است همانا نَضْر را این شیوه بوده است.

و سخن آخر را که نگارنده این اوراق اختیار کرده آن است که تَقْرُش به معنی تجمع است و چون نضر مردی بزرگ و با حصافت بود و سیادت قوم داشت پراکندگان قبیله را فراهم کرده و بیشتر هر صباح بر سر خوان گسترده او مجتمع می‌شدند از این روی قریش لقب یافت. و هر قبیله که نسب ایشان به نَضْر پیوندد قریش خوانند.

گویند نَضْر روزی در حِجْر مگه خفته بود در خواب چنان دید که درخت سبزی از پشت او رسته چنانکه شاخه‌های آن سر بر آسمان گذاشته و اوراق و اغصان آن از

---

۱. برابر صفحه ۵۷۶ جلد اول از کتاب اول چاپ سنگی ناسخ التواریخ.

نور تابناک است و شمار شاخه‌های آن مساوی عدد اولین و آخرین اشیاست و بر آن اغصان قومی سفیدروی جای دارند، چون از خواب برآمد و این صورت را در نزد کاهنی باز نمودند، تعبیر چنان رفت که کرامت و شرافت بر دودمان تو و حسب و نسب تو مسلم و مقصور خواهد بود و نام مادر نُضْر، بَرَّة بنت مُرِّ بن اَدِّ بن طابِخَة بن الیاس مضر باشد.

### [مالک]

مع القصة نُضْر بن کِنانه را دو پسر بود یکی مالک و آن دیگر یَخْلُد و نام مادر مالک، عاتکه بنت عَدُوّان بن عمرو بن قیس بن غیلان بود و نسب پیغمبر آخر زمان ﷺ به مالک پیوندد.

### [فهر]

و مالک را پسری بود که فِهر نام داشت و نام مادر فِهر، جندله بنت [عامر بن] حارث بن مُضاض جُرْهُمی است و این حارث جز این مُضاض اکبر است و نسب پیغمبر آخر زمان به فِهر منتهی شود و فِهر بن مالک را هم نام عامر است و او چهار پسر داشت: اول: غالب، دویم: مُحارب، سیم: حارث، چهارم: اسد و نام مادر ایشان لیلی بنت سعد بن هزیل بن مدرکه بن الیاس است<sup>۱</sup>.

۱. به روایت طبری و ابن اثیر: فِهر سرور مردم مکه بود، چنان شد که مردی به نام حسان بن کلاب با حمیریان و دیگر کسان از یمن فراز آمدند و کوشیدند که سنگ‌های کعبه را به یمن برند و در آنجا کار گذارند. او در نخله فرود آمد، از این سوی قریشیان، بنی‌کنانه، بنی‌خزیمه، بنی‌اسد، بنی‌جذام و جز ایشان گرد آمدند و رهبرشان فِهر بن مالک بود، کارزاری ساخت کردند که در پی آن حسان به اسیری افتاد و حمیریان شکست خوردند، حسان سه سال در مکه در زندان ماند و آنگاه خود را بازخرید و بیرون رفت و در میان راه مکه تا یمن در گذشت (تاریخ طبری، ۸۱۴/۳؛ تاریخ کامل، ۸۳۳/۲).

## [غالب]

و نسبت پیغمبر به غالب رسد و غالب را دو پسر بود اول: لُؤی، دویم: تیم و نام مادر ایشان سلمی بنت عمرو بن ربیعه بن الخزاعیه است.

## [لُؤی]

و نسب پیغمبر با لُؤی پیوندد و لُؤی را چهار پسر بود: اول: کعب، دویم: عامر، سیم: سامه، چهارم: عوف.

و مادر کعب و سامه و عامر<sup>۱</sup>، ماویه دختر کعب بن القین بن جسر بود از قبیلۀ قُضَاعَه و مادر عوف مخشیه بنت سیان بن محارب بن فهر بود<sup>۲</sup> وقتی در میان سامه بن لُؤی و برادرش عامر خشونتی واقع شد و از آن کار به معادات و مبارات کشید و عاقبت سامه از عامر هراسناک شده عزم جلای وطن فرموده، و خواست تا سوی عمان کوچ دهد. آنگاه که بر شتر خویش برنشست که طی مسافت کند. ناقه او برای چریدن سرفرو داشت و ماری از خاربن سر بدر کرده لب آن را بگزید چنانکه در حال بیفتاد و بمرد. چون سامه از ناقه به زیر افتاد هم او را بگزید و او نیز به هلاکت رسیده و در حین سكرات موت بیتی چند انشاد فرمود و نگارنده او را به نگارش یک بیت از آن پرداخت:

لَا أَرَى مِثْلَ سَامَةَ بْنِ لُؤَى      يَوْمَ حَلُّوا بِهِ قَتِيلًا لِنَاقَةٍ

اما عوف بن لُؤی با چند تن از مردم خود به ارض غطفان آمد که نسبت به عیلان رساند و چون در آن زمین سکون اختیار کرد آن مردم که با وی همراه بودند رخصت انحراف داد.

اما نسب پیغمبر ﷺ بر کعب بن لُؤی پیوندد - چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد - ابو عبیده جراح از فرزندان حارث بن فهر است و سوده بنت ربیعه که

۱. متن: عوف.

۲. به روایت ابن اثیر: عوف مادرش بارده دختر عوف بن عُم بن عبدالله بن غطفان بود، فرزندان وی وابسته به غطفان شدند (تاریخ کامل، ۲/۸۳۲).